

1364

FROM

RAMINI
MADINA CTCL
PATTIN GATTI
HYDERABAD A.P.
INDIA

مجموعہ رسائل سلوک طریقیہ نقشبندیہ

اعنی

(۱) مراتب الوصول از حضرت شاہ رؤف احمد ضابطی

قدس سرہ مع مکتوبات حضرت شاہ غلام علی صاحب قبلہ قدس سرہ
و خلاصہ احوال مصنف رح مشتعل برہنہ و وصل -

(۲) رسالہ سلوک طریقیہ نقشبندیہ مجددیہ

از حضرت شاہ غلام علی شاہ صاحب قبلہ قدس سرہ
مع مکتوبات حضرت ممدوح -

(۳) وصیت نامہ از حضرت

خواجہ عبدالحق غجدوی رحمۃ اللہ علیہ -

در مطبع مفید و کن واقع گلزار خوش

حیدرآباد و کن طبع شد

تخلص رفت مجددی نسبتاً و طریقته عقی عنه که چون بعضی از احباب و برادران نبی
مثل عالم علوم عقلی و نقلی مولوی ولی الله سینه بی سلمهم الله تعالی استدعای آوردند
که برای ما رساله در بیان مقامات طریقته ایفته مجددیه بنویسند

آن قبله سالکان یزدان	و آن کعبه رهروان فان
آن شعل محفل ولایت	و آن شمع مجالس هدایت
آن مهر سپهر حسن و خوبی	و آن ماه سما بی عیوبی
آن زین و سادۀ هدایت	زینت و ده جاوۀ عبادت
آن قطب جهان غوث عالم	قیوم زمان و مختار آدم
آن مقبل رب و سرور رب	رب شمس نخل شیرب
آن دافع قسط و منظر	قسط مرض روان مضطر
موسوم باسم بندۀ حق	معلوم بعلم فیض مطلق
فیاض حقایق الهی	دریا سے فیوض لائتہی
غواض محیط علم عرفان	در و اندہ بحر حسن احسان
طیار عروج لامکانے	سیار ریاض بی نشانی
کشاف دقایق ولایات	دانائے حقایق و کمالات
محبوب جناب کبریائی	شامش ملک پارسائی
عبد الله صاحب دو عالم	در وی شدہ این وصف باہم



المحمد لله الذي جعل الاولياء خلفاء الانبياء وصير الاحياء وسيلة الابداء
وحدد الدين المحمدي علي الصلوات والتحيات بوجود الاحمد پے
السهر ندي وفضل على كثير من العالمين بالسعادة الابدی وعصمه عن
الزلات بتصدق الايات والحي قلوب الطالبين بكشف الكرامات
وخرق العادات وقتل اعداء الدين بسيف اللسان ونور قلوب العابدین
بعبادۃ احد المنان والصلوة والسلام على مظهر الاسرار الهاوتية ومركز
دايرة اللاهوتية ومبطل الانوار الجبروتية ومنبع العلوم الملكوتية ومفخر
العوالم الناسوتية سید الكوفین ومام الثقلين صاحب مقام قاب
قوسین جدا حسن والحسين خليل الرحمان وحبيب الاله محمد بن عبد الله
صلى الله عليه وسلم على جميع النبيين والذ الطاهرين واصحاب الصادقين والارباب
والصلحاء ومن يتبعهم اجمعين الى يوم الدين - اما بعد سيكو يرفير روف احمد

در صدق محیط رحمت	بجز کرم و عطا و درافت
و یا که علوم و کوه تکمین	نهی سخن و نحمد و دین
پیشد بغار ب و مشارق	فی نفس زکراست و خوارق

حضرت مولانا و مرشدنا المشی بعد الله المعروف به غلام علی قاسم الله تعالی
 بسره اروه السامی ترا تسلیمت فرموده اند بولین لهذا با وجود عدم فرصت
 در قی چند به عبارت اول پسند تحریر نمودم و زبان را بطولت کلام نکشو دم و
 مرتب ساختم این رساله را بر یک مقدمه و چند وصول و یک فایده و الله اعلم
 الی سبیل القبول مقدمه در ترغیب بیعت نمودن بدست شیخ کامل ادب
 بجا آوردن از اول موج طریق نقشبندی که موافق سنت است علی مسند
 الصلوات و التحیات بدانکه انسان را بعد از تصحیح عقاید و مسایل خیریات
 لابدیه فقهیه اخذ طریق نمودن از شیخ مقدمه بیعت ساختن بدست پیر منما از امام
 مہمات است که وسیله است بسوی اول تعالی و تقدس و امر بدستی این سید
 بجا حجت و سید کمال توضیح از نص صریح ثابت است قال الله تعالی یا ایها الذین
 امنوا اتقوا الله و اتبعوا الیه الوسیلۃ لاجرم شخصی که ازین راه ارادت
 بمنزل هدایت نرسید و مرید شخصی نگردد که مرغ روشن از قفس قالب به پرید
 آنکس بمصدق من لا شیخ له فی شیخه الشیطان مرید شیطان است و هر چه
 باد میرسد بواسطت آن معین بے دین ایمان عباداً ابا لله سبحانہ عن ذلک

خوش گفت آنکه گفت بیست خواجگی بے پیر کردن کارنا و انان بود
 هر که را پیر بے نباشد پیر او شیطان بود و نیز هم چنانکه طهارت ظاهری منوط
 باعمال شریعت است نزافت باطنی که عبارت از تصفیه قلب و تزکیه نفس است
 موقوف بتوسل پیر طریقت پس بستجوی مرشد کامل و نگاهبوی هادی آگاه دل
 لازم آمد و مقرر است که الطریقہ کلا ادب پس آداب بخدمت شیخ بجا آوردن
 و حکم او را بجا قبول کردن بلکه منظر فرمان شیخ بودن تا هر چه فرماید اگر چه بظاهر
 خلاف آئین شرع و دین نماید آنرا کالوچی المنزل و السنن حکم حافظ شیرازی پس سر
 بیست بمی سجاده رنگین کن گرت پیر معان گوید که سالک بخیر نبود ز راه
 رسم نترساند و همان و مال خود را در فرمان شیخ و ادن و خود را از نظر خویش
 برداشتن و پیش سپاردن و کاملیت بین یدی الفصال شدن و میگوید اعتراف
 بر افعال و افعال شیخ نکردن و خود را ز خوردن تا زیاده هذ فراق بلی و بینک
 نگاهداشتن واجب طریقت شد و اقصا سر از شیخ فرید الدین عطار رحمة الله علیه

میفرماید ابیا

گر هوای این سفر داری دلا	و امن بر سر بگیر و بس برآ
در ارادت باش صادق الفیض	تا بیایی گنج عرفان را کلید
و امن بر سر بگیر ای راه جو	هر چه داری کن شمار او
گر روی صد سال را طلب	راه بر نبود چه حاصل از آن لقب

بنی رفیعی هر که شد در راه عشق	عمر بگذشت و نشد آگاه عشق
پیر خود را حاکم مطلق شناس	طوطیای دیده کن از خاک پاش
او چه میگویی بد سخن تو گوش باش	تا بگویدی او بگو خاموش باش

و ایضا بدانند که مرشد کامل آنست که ظاهرش بشریبت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آراسته و باطنش از انقافات ماسوا پیراسته باشد و متصف باشد بصفت کامل و منحرف از تضایل زوایل حب دنیا و اهل دنیا گذشته تخرید و انقطاع از ماسوا داشته باشد و متوسل بر خاندان که باشد از نسبت اکابران دو دو مان خط و اثر و فیض متکاثر داشته باشد که بدگیران رساند و حضرت مجدد الف ثانی قدس سره در کتب باطنیه نوشته اند که طریقی که اقرب است و اسبق و آدوق و اسلم و احکم و اصدق و اولی و اعلی و اجل و ارفع و اجمل طریقه علیّه نقشبندیه است قدس سره الله تعالی ارواح اهلها و اسرار موالیها این بزرگی این خاندان عالیشان و علوشان این بزرگواران بواسطه الترام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوٰة و التحیة اجتناب از بدعت نامرضیه ایشانند که در رنگ صحابه کرام علیهم الرضوان نهایت کار در بدایت شان مندرج گشته و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول فوق آگاهی های باطنی دیگران شده تمام الکلامه الشریفه و حضرت ایشان مقلبی در وحی فدا میفرمودند که همین نسبت دوام حضور و آگاهی و سکینت طمانیت و بردیقین صحابه کرام و اهل سنت عظام را حاصل بود

که آنرا بر مرتبه احسان تقبیر می نمودند در اینجا کسی خیال نکند که به سری این طایفه علیّه نقشبندیه با صحاب کبار و اهل بیت اطهار گردید زیرا که گویم که حضور مراتبها دارد که بعضی از آنها فوق از دیگر است چنانچه درین خاندان عالیشان اول حضور یکم بقلب پیدا میشود نگرانی میشود بسبب اصل خود که فوق العرش در عالم امر است همین است نگرانی دل بطرف بالا می شود باز چون انجذاب آفت میشود از قالب پیده بفرق العرش رسیده مضمحل و مستهلک در اصل خود میگردد و چون بغایت غده اوندی حل شان از اینجا عروجی واقع میشود نگرانی دل بسبب انفعال افعال الهی میشود که در اصل قلب ناشی از دست و پهن سبب است که حضور احاطه جهات متناهی بلکه بی جهت میگردد و که جهتی و سمتی شایان آن مقام نیست باز چون معامله این خدای ارید بافعال نگرانی دل بسبب انفعال میشود و همین سبب است که حضور در کنگر گوید که مقام سجود است و باز معامله ساکت که بذات برسد در اینجا حضوری است مثل حضور نفس خود و نفیس است از ان لطیفه قلب را که از عالم خلق است بس مرتبه که بفضل کائنات ترا لا واقع شده است نگرانی است که مرتبه دارد که نصیب صحابه از مرتبه عالی است درین مقام اولیا را شامل نگر کسی که حق سبحانه بغایت خود بطفیل پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم بان مقام عالی رساند و در مرتبه **س** اگر باو شبه برود برین بیاید تو ای خواجه سبکت مکن به و آه و نغمه ذوق و شوق و استغراق و بیخودی و دوله و اضطراب وجد و تواجد و کشف و کرامات و خوارق عادات که اکثر در ولایت قلبی پیش می آید و مبنی بر کثرت عبادات و شدت ریاضات

و ترک مالوفات و تغلیل طعام و قلت کلام و کم خفتن و کم باخلق بودن است
 ازین کبرایان علیهم الرضوان چندان مردی هستند که ظهور کثرت این امور در ^{تحصیل}
 علو مقامات قرب ضرور نیست و ایشان بجز و ادراک شرف محبت خیر البشر علیه
 و علی الرضوات الله الملك الاکبر مرتبه شهود و احسان میرسیدند که ملا که جمع مقامات
 است و بالاتر از همه درجات و بجهت تصفیه قلب و ترکیه نفس و تهذیب اخلاق احتیاج
 ریاضات شاقه انداختند که در اول نگاه سید الانبیا علیه تحیات الملك الاعلی سیر
 می شد و بعد از قرن صحابه و تابعین اکابران طریقت و مشوایان حقیقت بر آن
 حصول مقامات سلوک که عبارت از توبه و انابت و زهد و قناعت و توکل و رضا
 و تسلیم و غیره است مجاهدات شاقه و ریاضات شدید و اختیار کردند حتی که
 حضرت خواجه خواجگان پیر پیران امام الطریقین مرهم و کها در روند حضرت
 خواجه بهار الدین نقشبند رضی الله عنه بوجو آمدند ایشان این همه مجاهدات را
 بر همه قاصده سالکان شاق دانسته بجناب آبی تضرع نمودند و تا دو اروزه روز سر
 بسجده نهادند و عاف فرمودند که آبی مرا طریقه عنایت کن که آسان تر باشد و البته
 موصل حق سبحانه و عا دایشا فرا اجابت فرمود و طریقه اصحاب کرام عنایت کرد
 آسان تر است و موصل تر و ان دوام توجه بقلب است و کثرت ذکر بحفاظ
 مذکور و اقتصار بر فرائض و سخن موکده و توسط در هر امر از نوافل و عبادت
 و ترک عادات پس طریقه علیه نقشبندی که عین طریقه صحابه کرام است البته از طرق

افضل شد و بدست اکابر این طریقه جمعیت کردند و سلوک باطن نمودن اولی گشت
 و حضرت خواجه فرموده اند که ما مراد اینیم ما فضلیانیم درین طریقه ما مجاهده نیست
 از تصرفات این بزرگواران است که توجه فرموده در قلوب طالبان اجرائی گرمی
 نمایند و القای سکینت میفرمایند و جمعیت از خواطر نقد و وقت سالکان این راه است
 و از حالی بحالی بروند و از مقامی بمقامی رسانیدن کار این مقربان گاه **هـ**
 نقش بندد ولی بند به نقش نیند هر دم از بوالعجبی نقش در گرمی آرند
 نقشبندی عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحرم قافله را
 بعد از آن حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه بنا بر این طریقه نهاده مقامات
 دیگر که ایشان را بعنایت ملک الله الاکبر مکشوف شده اند سالکان استسکین
 میفرمودند و فی زمانه حضرت ایشان که مجدد طریقه مجددی هستند و کمال کالات
 احمدیه افسر میومیت را فرقی مبارکش آرایش داده است و تحت قطیعت را
 پاسه زینایش زبجی عطا کرده حق نخل وجود با جود الفیقه بر سرافند و میان تادیرگاه ^{سکنا}
 دارد طالبان را بجمع مقامات مجددیه تسلیم میفرمایند هر کس مقام باب الکاظم کشف مبلات می نماید
 چنانچه من لاشی خود مشاهده نموده ام احوال مکلمان ما تقدم که سماعت رسیده بود
 بذات مبارکش عیاناً دید بلکه بمصدق شعر **هـ** ترا دیده و یوسف شنیده
 شنیده که بود مانند دیده بکم کسی ورامت باین کمال قدرت ظاهر گردید
 الحق که وجود ایشان آیتی است از آیات رحمت او تعالی و دلیل است از

از دلایل حق جل و علا لکوف **س** از نور فیض باطن آن منقصر زمان به از همد
 تا بروم متورش جهان به پس سلوک مقامات مجددیه که حضرت ایشان من اقم
 مسطور را مقین سر موده اند تخریر بنام و بر اے هر مقامی وصلی علیجده می نگارم
 وصل اول در میان دایره امکان و ما یخلق بها بد آنکه انسان مرکب است
 از لطیف عشره که پنج از ان عالم امر است قلب روح و سر و ضعی و اخفی و پنج
 از عالم خلق نفس و خاک و باد و آب و آتش و عالم امر آنرا گویند که بجز در امر کن
 پیدا شده است و عالم خلق آنکه بتدیج هوید اگشته پس اول هر سالکی را که دایره
 دایره امکان است و شکل این دایره باین پنج است



نصف عالی این دایره از عالم امر است و نصف سافل عالم خلق بود در نصف سافل
 این سیر آفاقی دست میدهد و در نصف عالی این سیر انفسی سیر آفاقی عباد مشاهده الوار
 است بیرون باطن خود بر گها سے مختلفه و سیر انفسی دیدن الوار و تعلیقات است
 در باطن خود ساکن را درین مقام باید که قبل است خود این الوار را نگردد و اندوا از

مراتب الوصول

مقصود اصلی باز نماند که این همه شعبده ها اند که در راه پیش می آیند باین مشغول
 نباید شد **س** همه اندر ز من تو این است به که تو طفله و خانه رنگین است
 مقصود که حضرت حق است و را در این باید فهمید **س** پس برنگ یارد دل خدای
 قانع نشوی برنگ ناگاہی دل به اصل همه رنگها از آن برنگ است به من احسن
 صبغه من الله امی ل به باید دانست که حق تعالی چون خواست که انسان را خلق
 فرماید لطایف خمس عالم امر را با پنج لطائف عالم خلق ترکیب داده بر منصفه ظهور
 آورد پس لطائف عالم امر که مصفا و مجلا بودند از هفتینی این لطایف عالم خلق مگردند
 و پیش ازین حضور یکدیگر سخن سجانده استند بسبب ظلمت مجاوران گم نمودند چنانچه دانند
 مروارید که در گل و لای افتد و آلوده گردد و نورش نماند پس اول تصفیه لطائف عالم
 ساکن از جاروب ذکر قلبی و مراقبه احدیست دنیا و تا که درت اینها زایل شده صفائی
 و جلالتی پیدا شود و حضور مع الله که در سابق بود حاصل شود و راهی باصل پیدا شود
 که از ان راه عروج نموده باصل و اصل گردد **س** هر کسی که دور ماند از اصل خود
 باز جوید روزگار وصل خویش به این طریق حضرت مجدد بود که سلوک هر لطیفه به تفصیل
 جدا جدا میفرمودند بعد از ان حضرتین راه دراز را کوتاه ساخته اقتدار تصفیه لطیفه
 ترکیه لطیفه نفس نموده اند که در ضمن لطیفه قلب و نفس تصفیه لطایف اربعه هم میرشد
 اما تصفیه قلب اهم همت که کعبه منسوب است **س** کعبه نبیا و خلیل آفر است به
 دل گذرگاه چیل کبر است به و تعهد فال الی انرا هیمة و استمعیل ان طهر کعبی

لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ اشارت است باین معنی یعنی فرمانی است که
 مابوسه ابراهیم و اسمعیل آمد پاک سازند خانه مرا که دل است از خطرات ماسوا و
 لوث و نیا و حرص و هوا و تمنا و آرزو و با بر ای طواف کنندگان که وارد است
 الهیه است و عاکفین که احوال الهی راسخ است در رکوع کنندگان و ساجدان
 که احوال موجب تشخ و تفرغ است پس اول منظور تصفیه و تجلیه قلب است که منظر حال
 الهیه گردد و مورد و واردات الهیه شود **ه** اول برو بخانه دگر میهمان طلب
 آینه شو وصال پری طلعان طلب **ه** مراقبه احدیت ذاتیکه احد است بیچون
 و بیچگون در لحاظ داشته انتظار فیض از آن مرتبه مقدسه بنمایند مشا و فیض ذات احد است
 و مورد نشیض لطیفه قلب که قلبی اسم ذات و طریقی است که زبان را بکام رسانند
 و لفظ مبارک الله الله از قلب صنوبری بزبان خیال بنمایند که تا حرکت در دل پیدا شود
 و مفهوم اسم مبارک الله که ذاتیست جامع جمیع صفات کمال و منزه از نقصان و
 زوال در لحاظ دارند و پیر و اخف وجود ذمینی بنمایند ذکر را یاد کرده میگویند و قنیکه
 توجه و حضور مکه شود آنرا یاد داشت **ه** دارم همه جا با همه کس در همه حال **ه**
 در دل ز تو آرزو در دیده خیال **ه** و دل را از خواطر آینده و گذشته محفوظ
 دارند و این را بگنجد داشت خواطر می گویند که هرگز خطره ناسوارا در دل راه ندهد
ه ترا یک بند بس در هر دو عالم **ه** ز جانت بر نیاید جز خدا دم **ه** و هر لحظه
 و هر لمحّه توجه خود بدل و توجه دل بحضرت حق سبحانه دارند و این را وقوف قلبی مینامند

ه مانند مرغی باش بان بر بینه دل پاسبان **ه** که بر بینه دل زایدت مستی شود
 و تهنیه **ه** و بعد از چند بار ذکر به تضرع و انکسار تمام می گویند خداوند مقصود و مبین توئی
 و رضای تو محبت و معرفت خود بدیده و این را بازگشت گویند و انکسار بزرگترین
 اسباب این راه است **ه** این نعلت بزور سخن نمی شود **ه** این فتح جز شکست
 میسر نمی شود **ه** و حضرت ایشان امر بخواندن این شعر هم میفرمایند **ه**
 اے خدا قربان احسانت شوم **ه** این چه احسانست قربانت شوم **ه** و قوف
 قلبی و بگنجد داشت خواطر در هر لحظه و لمحّه شرط این راه است و یاد کرد و یاد داشت
 و بازگشت و هموش در دم که عبارت از واقف بودن نفس است تا بغفلت
 نه بر آید نیز می باید **ه** ندانم چه فسون کرده که می بسیم **ه** زمان زمان تو مایه
 نفس نفس مشتاق **ه** و کرفنی و اثبات و طریقی است که نفس را زیر ناف مجلس
 نموده کلمه کارا از ناف کشیده تا بدماغ و کلمه الله از دماغ بکتف راست آورده
 کلمه الا الله را بر دل ضرب کند بحیثی که گذارش بر لطائف خمسسه افتد و معنی کلمه
 طیبه که نیست هیچ مقصود و بجز ذات پاک بالحاظ نیستی خود و اثبات هستی اولیای
 بلحاظ دارند هر گاه که نفس تنگی کند بگذارند و کلمه محمد رسول الله بگویند و گفتن این
 بخیال است بی حرکت اعضا و عروق و طاق ملحوظ دارد سه بار یا معنیست بار یا نه با
 یا یا توه بار بگویند و این را وقوف عددی خوانند و گفته اند که این ذکر در
 یک نفس چون به بیست و یک عدد برسد با شرایط معتبره که لحاظ معنی است و

و نگه داشت خواطر و توجه الی اللہ و نتیجہ بر آن مترتب نشود از دید نیستی و فنا و
 امثال آن بے حاصلی این عمل دلیل نکند و باز از سر گیرد که شاید فتوری رفته
 باشد در شرایط و هر گرا حبس نفس ضرر رساند بے عیب کند و نیز حضرت ایشان
 ما فرمودند که کلمه طیبیه لسانی را بر اس کے زوال و ذایل مثل کبر و عجب و حسد
 و کینه و خست و دناوت و بی صبری و بی قناعتی و غیر هم نافع تر است
 باین لحاظ معنی که از لا اله الا فی کبر خود بکند و از لا اله الا اثبات حُب خدا یعنی لا کبر
 الا حُب اللہ و بهین طور مشق زوال هر خصلت زدیده خود بکند هر قدر که کلمه طیبیه
 خواندن یسد شود باین لحاظ معنی بخواند بسیار مفید است و از خصایل و ذایل
 رفتن و بجا آمدن میدان بهین است سفر در وطن که اصطلاح این طایفه علیہ واقع
 است - رالبطله - و آن صورت مرشد روبروی خود تصور نمودن است
 بوقت ذکر و این بر اس کے دفع خواطر کبریت احمر است **س** سایه رهبر
 به است از ذکر حق به اشاره بهین معنی نموده است و نیز گفته اند که ذکر تنها
 بے رابطه موصل نیست و رابطه تنها با رعایات آداب کافی است و البته موصل
 است **س** زان روی که چشم تست احول به معبود تو پیر تست اول به
 پس مراقبه احدیت و ذکر اسم ذات و نفی و اثبات با و توف قلبی و نگه داشت
 خواطر و بازگشت و رابطہ شیخ درین دائره امکان می کنند و اسم ذات چنانکه
 از قلب میکنند از هر لطیفه از لطائف عالم امر و خلق می کنند محل لطائف عالم امر

محل لطیفه قلب زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت تا بل به پهلواست و محل لطیفه
 روح زیر پستان راست بفاصله دو انگشت و محل لطیفه سر برابر پستان چپ
 بفاصله دو انگشت طرف سینه است و محل لطیفه خفی برابر پستان راست
 بفاصله دو انگشت بطرف سینه و محل لطیفه اخفی در وسط سینه واقع است
 انوار لطائف نور قلب زرو است و نور روح سرخ و نور سر سفید و نور خفی
 سیاه و نور اخفی سبز و هر یک لطیفه ازین لطائف عالم امر زیر قدم پیغمبر علیہ
 الصلوٰۃ والسلام لولو العزم است قلب زیر قدم آدم است روح زیر قدم
 حضرت ابراهیم و حضرت نوح است و سر زیر قدم حضرت موسی است و خفی
 زیر قدم حضرت عیسی و اخفی زیر قدم خاتم الرسل است علیہ و علی جمیع الانبیا الصلوٰۃ
 و التحیات لطائف عالم خلق - لطیفه نفس محل آن در پیشانی است و یک لطیفه
 تمام قالب است که مرکب است اربع عناصر پس این همه لطائف هفت شد
 ازین هر لطیفه ذکر اسم ذات هزار هزار میکندند اول لطائف ذاکرمی گردند
 بعد از این بغایت الهی و از توجه مرشد در دل حضور جمعیت پیدا می شود
 و اطائف دیگر را نیز حضور عبارت از مگرانی بسوسه فوق که آنرا تعبیر از مرتبه
 شهود و احسان و یادداشت هم می کنند و خلوت در انجمن که یکی از اصطلاحات
 این طریقه است نیز بهین است که دل بمشاهده یار می باشد و دست بکار
س از برون در میان با زارم به در و درون خلوتی هست با یارم به از غلبه

این حوال سالک کین باین میشود و جمعیت عبارت از بی خطرگی است یا کم خطرگی
 هرگاه که در دل حضور پیدا شد پرداخت حضور می نمایند که مقصود از ذکر همین است
 پس لاجذبات می آیند و آن کشته است بسوی بالا بعد از آن بر قلب ارواح
 وارد می شوند و هر دو یک می آید سالک را از خود می رباید و معدوم نماید این
 احوال مبتدیان این طریق شریفه است **فرو** سیر با در محبت چشم گزینا شود
 جاوه راه فنا بسم الله دیوان است به درفته رفته این واردات بتواتر می رسند
 و از تواتر بتواصل می انجامند و این وارد وجود عدم نیز گویند **و** وصل عدم
 اگر توانی کردی کار مردان مردوانی کردی و هر یک لطیفه عالم امر را جذبی پیدا
 می گردد و عروجی واقع می شود حتی که باصل خود فوق العرش اصل می شوند و در وصل
 مستهکک و مضحک میگردند گویا که فانی و معدوم میشوند فنا جذب عبارت از همین مقام
 است در اینجا مطلق حاصل نمیشود و باز از توجهم شد لطائف خمس را از اصل خود
 عروج واقع میشود حتی که تمام دایره امکان قطع نموده بدایره ولایت صغری که
 دایره ثانی است میرسند **وصل دوم** در بیان ولایت صغری **ولایت**
 ولایت اولیای رضی الله عنهم و در اینجا سیر در تجلیات ظلال انما
 و صفات حضرت حق است که در حقیقت اصول اصل **دایره ظلال اسما**
 است شگرف باید است لطائف خمس اند سببی بولایت مقامات قرب الهی که بر سالک
 در عالم مثال کشوف میشود **صغری**
 همچون دایره جهت اند و لهذا

وصل دوم

تفسیر انعامات بدو از مناسبت یافته اند که دایره هم از جهت عاریت و از
 سمت عالی و الا بقول حضرت ایشان با قلبی در وحی فداء چنانکه خداست دایره کجا
 بداند که درین مقام مراقبه معیت میکنند **و هو معکم انما کنته** یعنی
 مفهوم این آیت در لحاظ داشته که حق سبحانه با ماست معیت او بهر لطیفه ماست
 و بهر موی جسم ما بلکه هر ذره از ذرات جهان متوجه می شوند و ذکر اسم ذات
 و نفی و اثبات بلحاظ معیت میکنند معیت حق با خلق از نفس ثابت است اما علم
 معیت علمی گویند و صوفیه معیت ذاتی درین تردد و تشکک نباید افتاد و همین لحاظ
 باید کرد که حق تعالی با ماست آنچه معیت سزاوار است و نفس قرآنی بر آن
 ناطق است باید فهمید که در گرد با خاک بنظر می در آید و قیام او باد است و باز
 ذره اوست یعنی باو بسبب لطافت از نظر مخفی است همچنین جان که با هر بن سو
 جسم است و قیام و نیست نظر نمی آید پس معیت او تعالی که همچون و بیچگون است
 چگونه مدرك ما گردد و در فهم قاصر ما در آید اما او با ماست و قیام ما للمولف **و**
 رافت که معیت ما ایمان است گوئیم مثال تا بدانی زمین است
 کن غور بگرد و باو قیام باد است جان قیام جسم ذوست کان قیام جان
 درین مقام ذوق و شوق و آه و نغمه دایه تابانی و دایه و لوله و صحیح و وجد
 و تواجذ و رقص و هم بیان نقد وقت سالک می شود و حضور و ای می که عبارت
 از گمانی قلب است بسوی فوق میسر گردد **و للمولف**

این بحال سالک کاین باین میشود و جمعیت عبارت از بی خطرگی است یا کم خطرگی
 هرگاه که در دل حضور پیدا شد پرداخت حضور می نمایند که مقصود از ذکر همین است
 پس دل اجذبات می آید و آن کشته است بسوی بالا بعد از آن بر قلب ارواح
 وارد می شوند و هر واردیکه می آید سالک را از خود می رباید و معدوم بنماید این
 احوال مبتدیان این طریقه شریفه است **فرد** سیر با دار و محبت چشم گرینا شود
 جاوده راه فنا بسم الله دیوان ماست به درفته رفته این واردات بتواتر می رسند
 و از تو اثر بتواصل می انجامند و این واردات وجود عدم نیز گویند **وصل عدم**
 گر توانی کردی کار مردان مردوانی کردی و هر یک لطیفه عالم امر را جذبی پیدا
 می گردد و عروجی واقع می شود حتی که باصل خود فوق العرش و اصل می شوند در وصل
 ستهلک و مضل میگردد گویا که فانی و معدوم میشود فنا و جذب عبارت از همین مقام
 است در اینجا فنا مطلق حاصل نمیشود باز از توجه مرشد لطائف خمس را از اصل خود
 عروج واقع میشود حتی که تمام دایره امکان قطع نموده بدایره ولایت صغری که
 دایره ثانی است میرسند **وصل دویم** در بیان ولایت صغری - ولایت
 ولایت اولی است رضی الله عنهم و در اینجا سیر در تجلیات ظلال اسما
 و صفات حضرت حق است که در حقیقت اصول اصل
 ایست شگرف باید داشت لطائف خمس از سببی ولایت
 در عالم مثال کشف میشود همچون و بجهت اند و لهذا

وصل دوم

دایره ظلال اسما
 که در حقیقت اصول اصل
 لطائف خمس از سببی ولایت
 صغری

تعبیر انعامات بدو از مناسبت یافته اند که دایره هم از جهت عاریت و از
 سمت عالی و الا بقول حضرت ایشان با قلبی در روحی فداه جانیکه خداست دایره کجا
 بداند که درین مقام مراقبه معیت میکنند **و هو معک انما کنته یعنی**
 مفهوم این آیت در لحاظ داشته که حق سبحانه باماست معیت او بهر لطیفه ماست
 و بهر موی جسم ما بلکه بهر ذره از ذرات جهان متوجه می شوند و ذکر اسم ذات
 و نفی و اثبات بلحاظ معیت میکنند معیت حق با خلق از نفس ثابت است اما عمل
 معیت علمی گویند و صوفیه معیت ذاتی درین ترویج و تشکک نباید افتاد و همین لحاظ
 باید کرد که حق تعالی باماست آنچه معیت سزاوار است و نفس قرآنی بر آن
 ناطق است باید فهمید که در گردباد خاک بنظر می در آید و قیم او بادست و باز
 ذره اوست یعنی باد بسبب لطافت از نظر مخفی است همچنین جان که با هر بن سو
 جسم است و قیم و لیت نظر نمی آید پس معیت او تعالی که بچون و بچگون است
 چگونه مدرك ما گردد و در فهم قاصر ما در آید اما او باماست و قیم ما **لؤلؤف**
 رافت که بعیش ما ایمان است گوئیم مثال تابدانی زین است
 کن غور بگرد باد قیم باد است جان قیم جسم ذراست کان قیم جان
 درین مقام ذوق و شوق و آه و نغمه و بے تابی و دایره و لوله و صیحه و وجد
 و توجده و رقص و همچنان نقد وقت سالک می شود و حضور دایمی که عبارت
 از نگدانی قلب است بسوی فوق میسر گردد **و لؤلؤف**

رفت از سر تو نه دل تو بالاد
بلکه و اغیبت بسینه که چو لاله دار
بنام قامت بالا که بیادوت تا که
ویده دل نگرانی سوی بالا وارد
ورفته رفته این حضور سپار احاطه می نماید و تمام بدن را در می گیرد و ربا
فرمانگهی بحال رفت از مهر
از رنگس تو با و هزاران خشم است
جسمی وارد که همه نظاره
از پاتاسر بین سر اسر خشم است
و بعضی را توحید و جودی کشوف میشود بسبب کمال محبت غیریت از نظر مرتفع
می شود و خود را عین محبوب می بیند و لغره آنالحق و سبحانی میزند چنانچه اکثر
اولیاء الله درین مقام باین کلام منکلم شده اند و باین ترانه مترجم احمد جام گوید
ما زور یاسیم و در یاسیم زماست
این سخن داند کسی که آشنات
سولانا مغربی میفرماید
زوریا موج گوناگون بر آمدن زیچونه
برنگ چون بر آمدن این سله احتیاج تفصیل ندارد که کتبا ازان مملوست
این قدر باید دریافت که این احوال در راه پیش می آید و مقصود که او سبحانه
است و راد الورا است ثم و راد الورا منشو
چگونه با تو از مرغی نشاند
که با عنفت بود هم آشیان
ز عفا هست نامی پیش مردم
ز مرغی من بود آن نام گم
در نفس الامر مخلوق عین خالق نیست محادث قدیم نه این احوال از غلبه محبت
دست می دهد چنانچه احوال مجنون است ربا

مجنون بخمال زلف لیلی در دشت
در دشت بخت مجوی لیلی گشت
میگشت بدشت و بر زبانش لیلی
لیلی میگفت تا زبانش میگشت
آخر الامر از غلبه محبت و عشق حالت او تا با بنجار رسید که لغره انالیلی میزد این
را تم مسطور را نیز این احوال در پیش آمده بود چنانچه یک مثنوی مسمی با سرار
الطیور و غزلیات متفرقات متضمن این معارف و اسرار تصنیف کرده بود
چونکه بتوجه حضرت ایشان نسبت فوق ظهور کرده معلوم شد که این احوال بود که در
راه پیش می آید بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که درین دایره ولایت صغری فنا
و بقا لطایف همه عالم حاصل میشود و قنار لطیفه قلب عبارت است
از نیان ماسوی فرضاً صاحب این فکار عمر هزار ساله بدین هرگز خطره غیر در
مخوف نگردد و نهین ممکن که خطره غیر کا دل من کبھی آوے : کیسکه یادین
سب کچه بعلانا اسکو کتبه بین : و صاحب این فکار تعلق علی و جسمی نمی ماند و نه
از شادی جهان شادی شود و نه از غم کتبی عکین شادی و غم نه گنجد و محضی
مانیم : و فضل از خود از تمام عالم مسلوب می یابد و بقای لطیفه قلب
آنکه افعال خود را و افعال جمیع ممکنات را ناشی از فضل حق سبحانه و اذ انضار
هو الله و التناهی هو الله اگر کسی این شخص را بر بخاند یا چیزے عطا کند
ابتداء اگر ایلام و الغام هر دو از حق دید عارف است و اگر بعد از فکر
منسوب بحق سبحانه تعالی ساخت متعرف است نه عارف شتان ما بینهما

اول صاحب بقار اتم است و ثانی ناقص و فناء لطیفه روح عبارت است
از معدوم یافتن صفات خود و صفات جمیع ممکنات مثل سمع و بصر و آراوه و قدرت
و غیرها - و بقا یافتن صفات حق است بجا آن فناء لطیفه سترگم یافتن ذات
خود و ذات همه عالم است و بقا و دیدن ذات حق است بجا آن -
فناء لطیفه خفی فانی شدن در صفات سلبیه حضرت حق است - و بقا باقی
شدن بان و تفرید جناب کبریاست از جمیع مظاہر فناء لطیفه اخفی گذشتن
از اخلاق خود است و بقا متعلق با خلاق حق سبحانه شدن حضرت ایشان قدس
این را قم مسطورا درین مقام مراقبه هر لطیفه جدا جدا میفرمودند مراقبه
لطیفه قلب در اول این لحاظ باید کرد که فیض تعالی افعالیه الهیه که از قلب مبارک
حضرت جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم بقلب حضرت آدم علیه السلام
آمده است بواسطه پیران کبار در قلب من می آید ارواح طیبه پیران سلسله
را بسان عنیک در میان ملحوظ باید داشت مراقبه لطیفه روح بلطیفه روح
توجه نموده این لحاظ باید کرد که فیض تجلیات صفات ثبوتیه الهیه که از ارواح
مطهره حضرت سید البشر علیه الصلوٰۃ الله الملک الاکبر بروح حضرت نوح حضرت
ابراهیم علی نبینا و علیها الصلوٰۃ التسلیم رسیده است در روح من بواسطه پیران کبار
می آید مراقبه لطیفه سر به لطیفه سر متوجه شده انتظار فیض شیوانات
ذاتیه الهیه که از لطیفه سر حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوٰۃ المصلین

بلطیفه سر حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰۃ الله الملک الاعلی رسیده است
لطیفه سر خود بواسطه پیران کبار می نمایند مراقبه لطیفه خفی بلطیفه خفی متوجه گردید
انتظار می کنند که فیض صفات سلبیه الهیه از لطیفه خفی خاتم الرسل خفی حضرت
علیه علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام رسیده است بواسطه پیران کبار
خفی من میرسد مراقبه لطیفه اخفی لطیفه اخفی از خود را مقابل اخفی حبیب
خدا صلی الله علیه و علی آله و سلم داشته انتظار فیض شان جامع الهی مینموده باشد
و پیران کبار را بزرگ عنیک در میان ملحوظ دارد که واسطه فیض اندازین مراقبات
فیض بسیار می آید باید دانست که در هر مراقبه لحاظ نشا و مورد فیض
نمودن ضروریست که مراقبه بر وزن مفاعله و باب مفاعله در میان دو کس
می آید و در مراقبه لطیفه قلب نشا و فیض افعال الهی است و مورد فیض لطیفه قلب
و در مراقبه لطیفه روح نشا و فیض صفات ثبوتیه الهیه است و مورد فیض
لطیفه روح و در مراقبه سر نشا و فیض شیوانات ذاتیه الهیه است و مورد
فیض لطیفه سر - و در مراقبه لطیفه خفی نشا و فیض صفات سلبیه الهیه است و
مورد فیض لطیفه خفی و در مراقبه لطیفه اخفی نشا و فیض شان جامع الهی است
که شامل است صفات ثبوتیه و سلبیه و شیوانات را و مورد فیض لطیفه اخفی
فائده بدانکه لطائف خمس عالم امر زیر قدم انبیاء الوالعم اند چنانچه بالا گذشت و هر سالک
سبب خاص از لطیفه زیر لطائف میشود و فیوضات و برکات الهیه از اذن راه می آیند آن سالک

بمشرب آن نبی می نامند چنانچه اگر از راه قلب باشد آدمی المشرب می گویند
 و اگر از راه روح باشد ابراهیمی المشرب و اگر از راه سراسر است موسی
 المشرب و اگر از راه خفی است عیسوی المشرب و اگر از راه اخفی است
 محمدی المشرب خوانند و ایضا بدانند که مبادی تعینات انبیا کرام علیهم السلام
 اسما را آبی اندر جلال شان و مبادی تعینات اولیاء عظام ظلال آن پس هر نظریه
 تعین سالک است اصل آن ظل اسمی است که مبدء تعین نبی است از انبیا
 کرام و آن سالک بشرب آن نبی منسوب است و ولایت آن سالک همون لطیفه
 ایست که زیر قدم آن نبی است علیه السلام این بنده لاشی را که حضرت ایشان
 این مراقبات تعین فرموده بودند در مراقبه سراسر احوال عجب مشاهده می نمود و
 یک آنس خاص حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوٰة و التسلیم پدید آمده و علامات
 موسی المشرب ظاهر گشتند درینجا دقیقه است باید دانست که دایره ولایت
 صغری دایره ظلال اسما و صفات است و درین دایره سیر لطایف خمس عالم
 امر و فنا و بقا هر یک میسر می شود و سیر لطایف خمس در تجلیات افعالیه
 و صفات ثبوتیه و شئیونات ذاتیه و صفات سلبیه و شان جامع الهی میشود
 پس چگونه صورت بند و گوئیم که سیر این لطایف خمس درین ولایت صغری
 تمام نمی شوند بلکه در دایره اولی ولایت کبری که دایره اسما و
 صفات و شیون و اعتبار است بانجام میرسد

و وصل سوم در بیان ولایت کبری - ولایت کبری ولایت
 انبیا کرام است
 متضمن شد و اثر
 و در سیر نصف
 اولی تجلیات
 زاید میشود
 عالی تجلیات
 و در دایره ثانیه
 و صفات می شود و در دایره ثالثه اصل آن اصل
 حاصل در دایره اولی - مراقبه اقربیت میکنند مراقبه اقربیت
 مفهوم کریمه سخن اقرب الیه من جبل الودید که حق سبحانه از ما بمانند
 است و لحاظ داشته انتظار فیض از آن مرتبه مقدسه می نمایند نشان فیض ذات
 بلحاظ اعتبار اقربیت و مورد فیض لطیفه نفس است بشرکت لطایف خمس
 عالم امر بقطع این دایره سیر لطایف خمس عالم امر تمام میشود و تصفیه آنها بحال
 می انجامد بعد از آن شروع سیر سالک در دایره ثانی واقع میشود و از فطرت
 سحاب فیوض و برکات آنجا تهذیب و تزکیه لطیفه نفس بهم میرسد گویا غسل کرد
 اذال در ذایل می نماید و خلعت صفات حمایه می پوشد و درین مقام مراقبه



وصل سوم

میکنند **مراقبه محبت** **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ** مفهوم این آیت شریفه
یعنی ذاتیکه در میان من و او رفته محبت است در لحاظ داشته انتظار فیض ازین
مرتبه مقدسه مینماید مشار فیض ذاتیست بلحاظ اعتبار محبت و مورد فیض لطیفه
نفس که عبارت از انامی شخص است و در دایره ثالثه و قوس نیز همین مراقبه
محبت می کنند و مورد فیض همون لطیفه نفس است و در سیر این دایره ولایت
کبری که متضمن سه دایره و یک قوس است توحید شهودی و قنار اناد استهلاک
و اضمحلال در نسبت باطن و اسلام حقیقی و شرح صدر و عالم را غفل وجود و توابع
وجود حضرت حق سبحانه یا فتن و قنار رذایل صفات و تخلق با خلاق نیک دست یابد
در دایره اولی این ولایت سالک را از عنایت الهی و از توجهات مرشد توحید
شهودی منکشف میشود و آن دیدن انوار ذات است در صورت و اشکال ممکنات
سالک درین مقام عالم را رنگ آمینه می بیند و در هر آینه نظاره جمال محبوب
حقیقی میکند اما در مراتب جز افتادن ظل صورت نه بندد و مولانا مغربی میفرماید
ه چون عکس رخ دوست در آینه عیان شد بر عکس رخ خویش نگارم نگارن شد
رباعی **للمولف** رفت محبتش و لت چون تالاست : نظاره او بکن چرا سرگردانست
عالم همه مرآت ظهورست درو : هر شکل که هست عکس روی جانانست : و در
دایره ثانی این احوال قوی میگردد و استهلاک و اضمحلال در نسبت باطن پیدا
میشود و وجود را عدم و فانی می یابد و آنکه گفته اند التوحید اسقاط الاضافات

درین مقام حاصل میشود و قول خواجه عبید الله احرار قدس سره نا محقق گفتن
آسان است و انار ادور کردن مشکل مشعر این معنی است **ه**
تو باش اصلا کمال انیست بس رود در گم شود وصال انیست و بس
کمال این احوال بعد قطع تمام دایره ولایت کبری جلوه ظهور می نماید در دایره
ثالثه فنا و انار زیاده تری شود و رذایل تبدیل بجای می یابد و راضی و مرضی
می شود و غشما و آزر دگی با میرود و در قوس کمال فنا انادست میدهد
که سالک هرگز اطلاق من بر خود نمیتواند کرد بشرط اسلام حقیقی شرف میشود و
خفت شرح صدر بقامت او می پوشانند درین مقام بعضی سالکان انشرح بخان
می بایستند که گو یا زمین و آسمان در سینه شان در آمده است **ه**
ملا گوید که رفت احمد بفلک سرمد گوید فلک با حمد در شد
بقطع این دایره که متضمن سه و نیم دایره است سیر اسم ظاهر تمام میشود حضرت
مجدد رضی الله عنه فرموده اند که درین مقام مطمئن بر تخت صدر جلوس میفرماید
و بمقام رضا ارتقا می نمائید این موطن انتهایی ولایت کبری است و نیز
باید دانست که نفس لطیفه است از لطایف عالم خلق کبر و لب عناصر اربعه
است جامع خصایل رذایل هر چهار و حاوی خصایص دنی تقین و آثار و هموات
اگر چه بقطع این دایره تزکیه لطیفه نفس حصول می پیوندد و خصایل رذایل مبدل
بجسنت میگردد لیکن دمارت و تمدن و کبر و رعونت که ناشی از عناصر اربعه

است هنوز اندفع آنها با کلیه متذراست تا وقتیکه ترکیه عناصر راجعه نشده است
 ازین روایل مخلصی نیست منشاء آنها برجاست پس تا اینجا سیر اسم الظاهر که عبارت
 از سیر صفات الهیه است بے ملاحظه ذات تمام می شود و درین مقام مراقبه
 مسمی اسم الظاهر نیز می کنند و مورد فیض لطیفه نفس با لطایف خمس عالم لغیر محفوظ در
 بعد از آن سیر اسم الباطن در پیش می آید و آن عبارتی است از سیر صفات با متراج
 ذات و آن مقام را تعبیر بر ایره ولایت علیا نموده اند و وصل چهارم
 در بیان دائره ولایت علیا ولایت علیا ولایت ملا اعلی است علیهم
 السلام درین مقام سیر در اسم الباطن شروع میشود و ترکیه عناصر ثلثه سوا
 عنفر خاک محمول می انجامد درین دائره مراقبه مسمی الباطن می کنند -
 منشاء فیض ذاتیت که نام وئے الباطن است
 و مورد فیض عناصر دائره اسماء واجبی است ثلثه یعنی آتش و باد و
 آب درین مقام که تفضیل اسم الباطن است که یکدرجه از سالک سیر و تجلیات
 صفات با متراج اسم الظاهر حضرت ذات اقرب است این سما ذات پیر می شود
 و گاهی تجلی ذات سبب تعینات ملائکه کرام اند علیهم الصلوة بی پرده صفات
 هم متجلی میشود و عاشق و السلام بیچاره را از جامی برد
 دیدار می نمائی و برهیز میکنی بز بازار خویش و آتش مائیز می کنی
 چونکه حضرت ایشان ماخلبی و روحی فداه درین دائره بدین لاشی توجبه

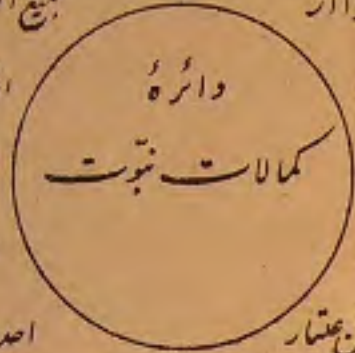
اصول

فرموده بودند عرضی متضمن احوال خود بحضور گذراینده بود فقره چند از آن
 نوشته میشود که احوال باطن خود چه عرض نموده شود از روزیکه مراقبه مسمی
 الباطن ارشاد شده است و سعه در نسبت باطن و کثرت فیض نقد حال است
 اما آن نسبت که قبل ازین بهر از رنگینی جلوه گر بوده و بعد کنینی رو می نمود مفقود
 شده الحال فیض فایض میشود مثل دریای عمان بے امواج و لوله و از واقع
 و نسبتی ظهور می کنند بان بجز بیکران بی طلاطم لغره و اشتواق بخود می آید لکن
 ممتزج بعد شعور و استغراقی رو میدهد اما ملصق بهر از صحو و سرور آن ذوق و
 شوق و لغره و میثابی و اضطرابی رو بزوال آورده عین و اثرش مانده
 کجا آن و لوله و آن لغره ها که زمان جلگی مانند یک سو
 ز جودش بارش فیض الهی که بے بار و بهر دم لاتنا بے
 همه مستهلک و معدوم میگشت نه حسب فیض صفا مفهوم میگشت
 غریق لجه حیرانی ام من یا رضیق سهدم و نادانی ام من
 بار آن فیض بر عناصر ثلثه چندان می بارود که سدا پاپا را در حیرت می آرد
 لغبت محتانیه را ازین نسبت میج نسبتی نیست در وسعت و علایین مثل دریا
 ست و آن قطره بکده از آن هم کوتاهه و در لطافت و صفا این مانند شتر
 نبات است و آن عناله قدسیاه انهی - باید دانست که درین ولایت
 علیا که ولایت ملا اعلی است کثرت نوافل با طول قنوت ترقی است

می بخشد و در ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم السلام تهلیل لسانی و در ولایت صغری که ولایت اولیاست ذکر قلبی اسم ذات و نفی اثبات موجب تزیینات میگردد و تا بانجا که سالک بنیابت خداوندی جل سلطان و بتوجهات پیر کامل و سیر و سلوک بهم رساند که دو پر پرواز بر اے طیران عالم قدس حاصل می نماید گو یا هنوز قدمی در راه مقصود نهاده لیاقت راه رفتن پیدا کرده است که اجزای جسم او کبرنج از عالم امر بودند مصفا شدند و نفس که از عالم خلق است مزکی گشت و عناصر شله از ذابل کجسات مبدل گشت باقی ماند یک عنصر آنهم بسبب مجاوران پاک شده بعد از آن از دو پر پرواز که سالک را عیان شده اند یکی از آن قطع نمودن سیر اسم الظاهر است که نهایت ولایت کبری است و دیگری طی کردن سیر اسم الباطن که منتهای ولایت علیاست پرواز عالم قدس بنماید و از اسما و صفات گذشته سیر در ذات میفرماید و آن مقام را تعبیر بدائرة کمالات نبوت نموده اند **وصل تخم** در میان دایره کمالات نبوت این مقام بالاتر مقام انبیاء کرام است علیهم السلام و بر تبعیت و وراثت هرگز اباین دولت مشرف فرمایند **مصرع** با کریمان کارها دشوار نیست ؛ در این دایره وصول بذات مقدس است - و مشکف می شود و مقطعات قرآنی و متشابهات فرقانی و درین مقام سیر قاب تو سین او اودنی ظاهر میشود و بنیابت اللہ سبحانه درین دایره

تصویر

مراقبه و انیکه معسر از منشأ فیض ذات است که معر است و از همه کمالات نبوت آن اعتبار انیکه در یعنی در دایره امکان اعتبار صغری اعتبار معیت و در دایره ولایت کبری لحاظ اقرسبت و محبت و در دایره ولایت علیا اعتبار الباطن بود درین مقام ازین اعتبارات ذات را معررا در لحاظ داشته استظار فیض از آن مرتبه مقدسه می نمایند و مورد فیض عنصر خاک است بالا صالته و بطبیعت عناصر دیگر نیز ازینجا مرتبه خاک باید دریافت که هر قدر که درین عالم لیت واقع شده است همان قدر قدر و منزلت این در آنحضرت جل سلطان بلند است که هیچ عنصری را سوا سے عنصر خاک از تجلی ذاتی و الهی نصیب نیست زمین زاده بر آسمان تاخته ؛ زمین و زمان را پس انداخته ؛ الحق شکستی و پستی و گدازگی و زخمی موجب درستی کار و بلندی حال است **سه** در بهاران که شود سر سبز رنگ ؛ خاک شو تا گل برود رنگ زنگ ؛ درین مقام که قطع یک نقطه بهتر از جمیع دوائر مقامات ولایت است حضوری چهره حاصل میشود و پیش طلب و اضطراب شوق زایل میگردد و حال و مقال ازینجا کوتاه است **لا تدرك الا لبصار بر صدق حال گواه است**



بطراز و امن نماز او چه ز خاکساری رسد زوان مژه بر بندگی که زگر و سرش عاقل
 در اینجا مراقبه ذاتیکه مشارک کمالات بنوت می نماید و نظاره ذات بی پرده
 صفات میسر میگردد و وصل عریانی نصیب صاحب این کمالات می شود سالک
 که قطع سیر اسم الظاهر و اسم الباطن میفرماید بعد تمامیت هر دو سیر اسم که مشتمل
 هزاران حجب و پرده هاست از هر پرده گذشته بخصل بے پرده گی می در آید
 و بوصل عریانی یاربے مزاحمت اغیار دل ماتم زوه فراق را مسرور و مینماید با
 رافتاراه محبت ز تو گویم بعبوب رخ زیبایش نه زیند که بر بینی نقاب
 وصل عریانی آن یار اگر میخواهی بگذر از ظاهرو باطن کهنیت حجاب
 باید دانست که در دایره اولی که دایره امکان است دل را حضور
 بغیب الغیب پیدایمی شود و در دایره ثانی که دایره ولایت صغری است
 آن حضور احاطه جهات بسته می نماید و سر ایا را میگرد و در دایره ثالثه
 که دایره ولایت کبری است آن حضور کم میشود و باور اک نمی آید چنانچه حضور نفس
 خود که حضور است و خیال حضور نیست بلکه بعد قطع دایره اولی ولایت کبری
 که سیر لطائف خمس عالم امر تمام میشود و شروع سیر لطیفه نفس که از عالم خلق
 است میسر میگردد و اطلاق حضور هم در آن مقام نمیتوان نمود در آنجا دوران
 مقام که سیر عناصر اربعه میسر می شود و اتصالی است بیچون که با دراک بیچون مدارک
 می گردد و خوشش گفت **سه** اتصالی بے تکلف بے قیاس پست

رب الناس را با نوع ناس بی روزی حضرت ایشان قدس الله تعالی بستره
 الاقدس میفرمودند که در هر لطیفه از لطائف عشره حضوری باید با کیفیت
 و اتصالی باید بے کیفیت ازین سخن مفهوم میگردد که اول در هر لطیفه حضوری
 پیدایمی شود و کیفیت هم می باشد که مقام شهود و مشاهده است و چون سیر
 آن لطیفه با تمام میرسد و مسافت در میان نمی ماند اتصالی میگردد که انجام
 کار رفع حضور است که مقام اتصال است چه حضور و مشاهده و ال برنامهای
 مقام است و قتیکه مسافت نماید اتصالی پیدا شد آنجا حضور کجا و مشاهده کرا در
 مقام باز ایمان بغیب میسر می شود لکن این ایمان بغیب نه مثل ایمان بغیب
 است که لغیب عوام است که ایشان از شهود و مشاهده رفته اتصالی پیدا
 کرده ایمان بغیب حاصل نموده اند و عوام در مقام شهود هم نرسیده
 نشستان ما بینهما این مقام را از مثالی واضح می گردانم که مثلاً دست شخص
 پس پشت است بیقین میدانند که دست من اینست این ایمان عوام مومنان
 است که بغیب است و چون آن دست را آورده روبرو چشم خود را
 مشاهده دست حاصل شد این ایمان متوسطانست از اولیا که ام رحمتند
 علیهم بلکه تمامی اولیا انتهای مقام تا مشاهده گفته اند و قابل ایمان شهودی
 اند مگر حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه و راد این فرموده اند و آن اینست که
 آن دست که پس چشم بود آمده بر مردمک دیده برسد پس شهود نماید درین مقام

بطراز و امن ناز او چه ز خاکساری رسد ز روان مژه بر بندی که زگر و سرته عاز
 در تاج مراقبه ذائیکه مشار کمال است بنوت می نماید و نظاره ذات بی پرده
 صفات میسر میگردد و وصل عیانی نصیب صاحب این کمالات می شود سالک
 که قطع سیر اسم الظاهر و اسم الباطن میفرماید بعد تمامیت هر دو سیر اسم که مشتمل
 هزاران حجب و پرده هست از هر پرده گذشته بحصل بے پرده گی می در آید
 و بوصل عیانی یارب بے مزاحمت اغیار دل ماتم زوه فراق را مسرور و نیناید با
 را افتار او محبت ز تو گویم صوب رخ زیبایش نه زبید که بر بنی نقاب
 وصل عیانی آن یار اگر میخواهی بگذر از ظاهر و باطن که بهنیت حجاب
 باید دانست که در دایره اولی که دایره امکان است دل را حضور می
 بغیب الغیب پیدای شود و در دایره ثانی که دایره ولایت صغری است
 آن حضور را حاطه جهات بسته می نماید و سراپا را میگرد و در دایره ثالثه
 که دایره ولایت کبری است آن حضور کم میشود و با دراک نمی آید چنانچه حضور نفس
 خود که حضور است و خیال حضور نیست بلکه بعد قطع دایره اولی ولایت کبری
 که سیر لطائف همه عالم امر تمام میشود و شروع سیر لطیفه نفس که از عالم خلق
 است میسر میگردد و اطلاق حضور هم در آن مقام نمیتوان نمود در آنجا در آن
 مقام که سیر عناصر را بجهت میسر می شود و اتصالی است بیچون که با دراک بیچون مدرک
 می گردد و خوشش گفت **ه** اتصالی بے تکلف بے قیاس بهست

رب الناس را با نوع ناس به روزی حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بستره
 الا قدس میفرمودند که در هر لطیفه از لطائف عشره حضور می باید با کیفیت
 و اتصالی باید بے کیفیت ازین سخن مفهوم میگردد که اول در هر لطیفه حضور می
 پیدا می شود و کیفیت هم می باشد که مقام شهود و مشاهده است و چون سیر
 آن لطیفه با تمام میرسد و مسافت در میان نمی ماند اتصالی میگردد که انجام
 کار رفع حضور است که مقام اتصال است چه حضور و مشاهده و ال برنام می
 مقام است و تئیکه مسافت نماید اتصالی پیدا شد آنجا حضور کجا و مشاهده کجا در
 مقام باز ایمان بغیب میسر می شود لکن این ایمان بغیب نه مثل ایمان بغیب
 است که نصیب عوام است که ایشان از شهود و مشاهده رفته اتصالی پیدا
 کرده ایمان بغیب حاصل نموده اند و عوام در مقام شهود و هم نرسیده
 شتتان ما بینهما این مقام را از مثالی واضح می گردانم که مثلاً دست شخص
 پس پشت است بیقین میداند که دست من اینست این ایمان عوام مؤمنان
 است که بغیب است و چون آن دست را آورده روبرو چشم خود را
 مشاهده دست حاصل شد این ایمان متوسطان است از اولیا که ام رحمة الله
 علیهم بلکه تمامی اولیا انتهایی مقام تا مشاهده گفته اند و قایل ایمان شهودی
 اند مگر حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه و را در این فرموده اند و آن اینست که
 آن دست که پس چشم بود آمده بر مردمک دیده برسد پس شهود نماید درین مقام

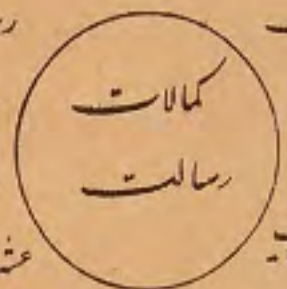
باز ایمان بنیاب حاصل شد که نصیب اخص خواص است باید دانست که بعد قطع این دایره سیر در دایره کمالات رسالت واقع میشود و وصل ششم در دایره کمالات رسالت این مقام مخصوص بالاصالت بانبیاء مرسل است علیهم الصلوٰۃ والتحیات و بربعیت و وراثت هر گرا باین دولت مشرف فرمایند **س** باکر میان کارها دشواریست **پ** درین دایره مراقبه و اینکه مشار کمالات رسالت است مینمایند

مشار فیض ذاتیست **ک** کمالات معرفت که کمالات رسالت است

از ان ناشی است و **ر** رسالت مورد فیض هیئت حدائی است

که بعد از تقیید و تزکیه لطف عشره حاصل شده و بعضی فضل خداوندی جل سلطان ترقی درین مقام واقع میشود و مع دخل اعمال را در اینجا نیست هر گرا می خواهد مندی نوازند و هر گرا می نوازند قطعت جهالت و نکارت بقامت او می پوشانند سبحان الله هزاران علوم قربان این جهالت است و صد هفت تصدق این نکارت لولف **س** این آن جهالتیست که فوق علو جهالت و این آن نکارتیست که عرفان کبریاست **پ** فی فی کجاست معرفت آنجا که فیض او از ناشناسی میدهد از بس صبور و صبور **پ** تمثیل این مقام بعرفانست آنچه آن نسبت گریه را که نمائی باسما **پ** باید دانست که اول معامله و بسته بود بظلال چون از ظلال عروج کمال واقع شد معامله باهل راجع شد و این جا اصل راهم نداد و الوداع

کمال



در داد و کار بنیاب الغیب افتاد نصیب روزه این راه ایمان شهودی مراتب لاریب است که این مهریت از سپهر نبوت سر بر آورده و آن ماهی است که از سما و ولایت طلوع شده در بنیقام بجایه ذوق و شوق بجه مغزی است و بجه آرامی و بجایه وصلت و حلالت خرنی است و ناکامی کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دایم الحزن متواصل الفکر دلیلست برین دعوی و سندیت برین معنی **س** ای شربت درد تو دوای دل ما **پ** و چون از بنیقام کسی را بکمال انصال و اکرام ترقی می بخشند سیر در دایره کمالات اولوالعزم نصیب فرمایند و وصل هفتم در بیان دایره کمالات اولوالعزم این مخصوص بانبیاء اولوالعزم است و ربعیت و وراثت هر گرا باین مرتبه عظمی مشرف فرمایند بعد از الطاف کریمانه نیست و دور از مهر نامتنباهی خداوندانه **س** باکر میان کارها دشواریست **پ** درین دایره مراقبه انتظار فیض از ان مرتبه مقدسه که کمالات اولوالعزم از ان ناشی است مینمایند مشار فیض ذاتیست

معرفت که کمالات اولوالعزم از ان ناشی است و مورد فیض هیئت حدائی است

ساکت است بدانند **ک** که درین هر سه دو امر یعنی در کمالات نبوت **د** دایره کمالات اولوالعزم است

تفصیل منعم حقیقی است **ر** جل جلاله و عم فواله از اسرار انبیاء و اکرام علیهم السلام که این مقام و از انوار این



وصل ششم

میفرماید شریف میفرماید ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
 عظیم میفرماید و باین موصفت کبری معظم میگردد اند خوش گفت
 خود بخود آن مه دلدار بر برمی آید نه بزور و نه زاری نه بزوری آید فیض
 این بر سه مقام کمال الطغف است درک از ادراک آن عاجز است و فهم
 از افهام آن قاصر در اینجا یافت و ادراک علامت نارسائی است نجات
 و بهالت نسبت و صفائی وقت و اطمینان و اتباع هو ما جاء به المصطفی
 صلے الله علیه و آله و سلمه و کمال وسعت نسبت باطن و بیکیفی و یاس و حرمان
 دست میدهد معارف اینجا شرایع است و پس ساکنان این مقامات مقصود را
 از اثبات هر نسبت به ترمی فرماید چه نسبت اتحاد و عینیت که ارباب توحید و حاکمان
 در وجود و ممکن دارند چه نسبت ظلیت که اصحاب توحید شهودی در خالق مخلوق
 مقرر نمایند العبد عبد و الحق حق ما للقراب و رب الارباب در اینجا
 واضح می شود و از نسبت کمالات نبوت نسبت کمالات رسالت نیز گفته و
 نازک تر است و از نسبت کمالات رسالت نسبت کمالات اولوالعزمین
 قبیل است بسبب کمال بزرگی و لطافت صاحب این مقام خود را از نسبت
 نازل می بیند و بیچ فیض و برکت در خود مشاهده نمی نماید از اینجا است که

حضرت محمد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبات شریف خود ارقام فرموده
 اند که درین مقام نزدیک است که نزدیکان دوری میجویند و واصلان راه
 همجوری می پویند قوت در ایمانیات از نتایج این مقام است و تقویت در
 عقاید حقه از ثمرات این بستان حضرت ایشان مقلبی و روحی فداه میفرمودند
 که درین هر دو کمالات اخیره معامله بفضلی می افتد اما بتلاوت قرآن مجید
 البته ترقیات واقع میشود و این بنده لاشی را قم سطور نیز این معامله را نشان
 نموده است موافق وجدان خود و الله سبحانه و تعالی بحقایق الامور
 کلها باید دانست که هر چند درین کمالات معامله سالک منوط بر فضل است
 لیکن بنده هیچ کم از هیچ موافق مشاهده خود گذارش می نماید بصدق
 شنیده کی بود مانند دیده : شاهد فضل از عنایت شیخ کامل جلوه گر میگردد و او
 که نقاب از چهره محبوب میکشاید و در برزم محبان آورده و لهارا می باید
 و اسطه دیدن محبوب است رالبط طالب و مطلوب است
 او سبت که بی پرده نموده مرا : چهره دلدار بن مستسلا :
 یعنی ش جمله غلام علی : کاشف انوار خفی و حلی
 قطب جهان غمت زمین زمان ناظم نه و ائمه آسمان
 حاصل کلام آنکه حضرت ایشان کار من کمینه در ایشان صرف از عنایت
 و توجه فرموده اند و آنچه درین راه کشاده است بهت شریف خود

کشود اندکار بنایت مرشد است که در ضمن آن عنایت حضرت حق جل
 شانه مندرج است **ح** یکم عنایت توای بنده نواز بهیتر ز هزار
 سال تسبیح و نماز به بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که درین طریقه شریفه مجدد
 بعد از طی کمالات ثلثه بد و طریق تنلیک میفرمایند که یکی تقدیم سلوک حقان
 بر انبیا و دیگر بالعکس آن حضرت ایشان ما که برین لاشی راتم سطور توجه
 بطریق اول فرموده اند بهیون پنج ترقیم می نمایم **وصل ششم** در حقیقت کعبه
 ربانی فیض این مقام که حقیقت کعبه ربانی است مخصوص بهیست حدانی
 است درین دایره مراقبه ذاتیکه سجود له ممکنات است و حقیقت
 کعبه حسی که عبارت از دست می نمایند مشار فیض ذاتیت باعتبار سجود
 و مورد فیض هیئت وحدانی ساک است که بعد از تصفیه لطایف عالم امر
 و عالم خلق حاصل شده است در مقام ظهور کمال عظمت
 و کبر باری حضرت ذات **حقیقت کعبه معنیه** و کبر باری او سبحانه
 و تقدس که ساک خود را و جمیع کائنات را در جنب
 عظمت و کبر باری او سبحانه **گم** یا بد چرا گم نمی یابد که
 درون سراسر اوقات عظمت و کبر باری او رفیق و خود بودن امر است
 غیر ممکن آنجا که صفات و اعتبارات را با وجود این محرم رازی و بزم اسرار
 و خلعت ندمند تقابل غیر بی عین عشاقی بچه طور پسندند

مقابل کس تو اند شد کسی با چشم فاش که برگزیده از آسیب هم صفها کاش
 باید دانست که یک حقیقت کعبه است و یک صورت و شکست نیست
 که در میان صورت شی و حقیقت شی مناسبتی می باشد مثل مناسبت
 ظل باصل و صورت منظر اسرار حقیقت می باشد و ظل بصورت اصل جلوه
 می نماید پس حقیقت کعبه ربانی که مسجود ممکنات است از عالم بچون است
 و صورت او که درین عالم چون جلوه گر است منظر آثار آن حقیقت است
 و امر بسجده نمودن بطرف صورت کعبه برای همین است که منظر آثار حقیقت است
 پس سجده حقیقت راست که عبارت از مسجودیت حضرت ذات است و بطرف
 صورت واقع است که صورت منظر اسرار است از بی کعبه اذ ارفع
 عن مکانها بزیارت اصحاب الکرام ففی تلك الحال
 جازت صلوة المتوجهین الی ارضها اسرار حقیقت کعبه که عین
 ذات است تعالی و تقدس چه اظهار نموده آید که الفاظ با دانی آن
 معانی مساعد نمی نمایند این قدر بیان نموده می شود که آن حقیقت را
 که بچون و بچگون است او از اوراک و وهم و خیال سیر است اگر
 فرضاً درین عالم چون مشالی باشد و حال آنکه او از مشال و تمثیل و راد او
 بشود و دیده مجربان نازنینان و ببرد مک چشم شادان جا و و طراران
 بود که فریبنده دلها سے عاشقان سوختگان است در یابنده هوش

نظاره گیان خود رنگان و صورت کعبه که متلبس بلباس سیاه است
 شعر از اسرار آن درگاه است **س** گر بصفت جاسیایه
 نوزده طلعت ماه آمده بعضی کمالات از مرادان می باشند که این
 مقام عروجی واقع می شود از حقیقت سرآنی نصیبی می یابد و **مصلحت**
 در بیان حقیقت قرآنی حقیقت قرآنی عبارت از مرتبه مقدسه حضرت
 است تعالی و تقدس که قرآن شریف از آن ناشی است باید دانست
 که در این دایره مراقبه **مبدو وسعت** بیچونی حضرت
 ذات که عبارت **از حقیقت قرآنی است**
 می نمایند مشاء فیض **دایره حقیقت قرآنی** **مبدو وسعت** بیچونی
 حضرت ذات است **و مورد فیض هدایت حدانی**
 سالک است که بیان آن در دایره سابق مذکور شد درین مقام حضرت
 ایشان این راقم سلطه را چون توجه فرموده بود و ندعوی متضمن احوال خود
 در نظر آنجناب گذرانیده بود و دستخط فرمودند که آنچه نوشته اند درست
 است و عبارت آن عرضی نیست روزی در حلقه حضور حاضر بودم که ناگاه
 غیبی در روبرو دیدم که مقامیست که ابتداء و انتهایش معلوم نیست **س**
 بود آن مقام لم یبدأ بے انتها **س** خالی ز نقصان و غلغل بے ابتدایی آنها
 و متلون بهزاران الوان نه آن رنگها که تمسیر آن باین عالم نمایم و تمثیل آن

مصلحت

باین جهان تو انم داد و مگر اینقدر گفته می شود که اگر آن مرتبه بیچون باین عالم
 چون جلوه گر گردد و کسوت مشال پوشد بزرگ برطاوس نمایان شود در آن
 مقام آوازی بود بسیط معلوم شد که این آواز ملک العلام است جل شانه
 که از ازل تا ابد مستکلم بیک کلام است و از همین یک صوت صبح صحف
 بظهور آمده اند اگر قرآن است از همین ناشی است و اگر تورات است
 از همین خارج **س** در کلماتش متجز خرد ادراک است **س** فهم فسم
 ساختن از کوتهی ادراک است **س** رافت اطلاق لب آنجا نشود و لیک
 مبدو وسعت بیچونی ذات پاک است **س** آه صدآه از اسرار این
 مقام عالی چه گفته آید که الفاظ با داسے آن معانی مصاعده نمی فرماید و
 نیز هر حرفی از کلام ربانی مانفی است از اظهار آن اسرار نهانی
الف میگوید که الله و راد الورا است و از دیده دانش مبراست
 اما از جهان خود هم رازست و بگردان خود دمساز آگاه باش و سهر
 را مکن فاشش مؤلف گوید **س** ای که بروی کشف شد این بار
 نو نیار ز بر زبان اسرارها **س** حرف جا اشاره میفرماید که بشری
لک وصل المحبوب و بدارک لك رویته المطلوب اما بخود
 درین بارگاه **مصلحت** بیاید با کسی راز آن محفل اظهار منما للمؤلف **س**
 باش خاموشی بیاد برزم یار جان و دل بر روی زیبا کنش

حرف تا کنایه می نماید که ترک گفتگو کن و درین راه نگاه پوی کن **لؤلؤف**
ه ترک کن ترک سوی الله را ۱۰. دم فزن بعد ازین بچون چرا
حرف **قا** میگوید که ثابت باش درین مقام و ساکت باش از بیان
و کلام **لؤلؤف** **ه** ثابت قدم آنکه اندر این راه به از سر رود و
نه دم زند آه حرف **جلیه** میگوید که جمال ذو الجلال را نظاره کن و
دفتر فراق را پاره پاره کن اما با او پیوند وجد از همه شو پس دست
از بیان این معتمد بشو **لؤلؤف** **ه** جمال او به بین و باش خاموش
که کار بچگان را نیست با جوش به حرف **حاحا** میگوید که حلاوت وصل
را در یاب و زبان از تقریر آن تباب که علو خوردن را روی می باید
نه زبان درازی و گفتگو می شاید **لؤلؤف** **ه** حیف صد حیف که راز
تو گوید و لدار به تو از آن راز بدل گوئی و افشا سازی حرف **خا**
میگوید که اگر خازن این این خزان خاموش و اگر خاین این یا قوت
و در وانه بجزوش **لؤلؤف** **ه** خواجه بلطف خود ترا دولت وصل
گر دهد به نفع تو در جفای اوست در نه بسی ضرر دهد به حرف **دال**
میگوید که در غرر معارف صرف نمودن در غیر مضارف دال بر الهی
ست و شعر بر نا آگهی درین مقام دیده مینابکش و زبان گو یا سکش
لؤلؤف **ه** در بزم خام ساتی و مهر و بروولی به هر کس برسد از تو گویند

حرف **ذال** میگوید که ذاتیکه اینچنین محبوب باشد ذکرش در محافل زمر مغرب باشد
لؤلؤف **ه** ذکر حبیب خود بر قیام نیکند افشا و سر در انجمن جان نیکند
حرف **سرا** میگوید که رویت بدست آورد رعایت گنهد ارای رویش را
دیدن باید و ارزش را بهفتن شاید **لؤلؤف** **ه** روی نگار دیده ام
گل ز بهار چیده ام به حیب بیان در دیده ام از سخن آر میده ام به حرف **سرا**
میگوید که ز ایران ریاض قدس زنجیر در حریم او می جنبانند و از محبت جلاش زبان
بکام می چسبانند و آن به نشانش را دیده می آیند و خود را در پیش غریزان
تا دیده می نمایند **لؤلؤف** **ه** زان لب چون غنچه آوازی شنیدم در وصال
از بیان زان و آن لیکن زبان کردند لال به حرف **سین** میگوید که سر
در یار در خود رفتن عاشق زار است پس سر خود را در راه او در بازار تار
باز شود و چون در باز شود نظاره جمال او کن و از بیان آن مقام ترک گفتگوی
کن **لؤلؤف** **ه** سر او گر ترا شود مکشوف به گردن او بدان نه افشابه
کاملان گفته اند ای رافت به ناز افشا و از انخابه به حرف **شین** میگوید
شهود شاه حقیقی بی دستگیری موهبت صورت نه بند و اما شرط است
سکوت و الا زبان در قصر زبان افگند **لؤلؤف** **ه** شهود او چو میر
شود ترا رافت به پی مشاهده غیر دیده باز کن به شراب وصل بنوشی و
نخج لیک عیان به خمار و کیف و ذوق و سر و راز کن به حرف **صاد**

می گوید که صاحب این مقام در عین وصال جانان بسان نرگس ابا دیده حیران
 است طاقت گویایی کجا و جرات دانائی کرا المولف **ه** صبر و قرار و
 خرد و عقل و موش و از نغمی هر دو بگفتا خوشش حرف ضاد میگوید که
 نور در عرصه بیان این مقام است که رخس زبان توبی لجام است المولف **ه**
 ضرر با و از بس گنگوی راز او کرد بد رضای یار و نفع نشت ترک گفتگو کردن
 حرف طام میگوید که طالب او تعالی طال لسانه است جل سلطان و وصل
 او سبحانه کل لسانه است عز شانه المولف **ه** طالب او آه کنان آمده
 و اصل او کل لسان آمده حرف ظا میگوید که نموده اصل وقتی شود که از ظلال
 و اری و چون از ظلال و اری آبی و چون آبی ظاهر بگمانه و ارباش و باطن هم
 آغوشش و کنار المولف **ه** ظاهر بگمانه باطن شمانه طور یارانه خوش
 بنهاده ام حرف عین میگوید که عارف ذات را که چشمه علم و عین حکمت
 است اخفای عرفان خرد نمودن عین بصیحت بلکه عرفان این مقام نکارت
 است و علم جهالت المولف **ه** عارف است در اینجا که نکارت دارد
 عالم است در اینجا که جهالت دارد حرف غین میگوید که غوام
 این محیط بی پایان گویاست بی زبان المولف **ه** غوطه درین بحر خود دیده
 یک بیانش کن بنیت کار حرف فا میگوید که فقیری در باطن از وصل
 عربانی سرور بودن است و در ظاهر خود را هم چون نمودن المولف **ه**

فیض بر هیئت و صدائی من می آید **ه** یک کیفیت آن فیض نهفتن شاید
 حرف قاف میگوید که قرب در باطن و بعد در ظاهر نصیب تحمل برداشت
 که ظاهر با خلق باطن با حق جم و جان ست المولف **ه** قادر مطلق ز کمال کثر
 چونکه ترا قرب دهد راقا به حمد بگو شکر بجا آر لیک به راز تقرب تو مکن بر طای
 حرف کاف میگوید که کل است که با وجود کمال خود را بکسوت نقصان
 اظهار کند و کمال خود را استار نماید به المولف **ه** کمال انسان تقرب
 یزدان همین که خود را بعید داند به بیان ز قریب سخن زد وصلی نه گاه خواهد نه
 هیچ راند به حرف لام می گوید که لذت لبهای شیرین او در یاب و زبان
 از بیان کیفیتش تباب المولف **ه** لب شیرین او دست رشک شات
 بلکه عشاق راست آب حیات به مکته سیر او کنم گرافش به لب بچسبند لب که
 ساکت باش به حرف میم میگوید که محبت را در بر کشیدن محبوب
 است و اخفای راز وصل نمودن مرغوب المولف **ه** محمد عربی با وصل
 صلواته بوی به چسفت است در سقشار مومن است به من دیوانه میخوام
 نه آن وصل دل آرائی به که باشد غیر من کس مطلع زین امر اخفائی به حرف
 فون میگوید که ندیم خلونکده یار ناز نیز در خاموشی گزین است او اگر نه
 اینچنین است کی هاشمین است المولف **ه** نور خسار کسی تا دیده
 شمع سان خاموش میوزیم ما به **ه** میگوید که واقف موافق قرب

اذن بیان نمودن نمی نماید در خصت اظهار ساختن نمیفرماید للمولف
 واقف اسرار قرب می شنود این بنا. اوست و راد الوراثم و راد الورا
 هها میگوید که نسبت مرتباجلال هویت جلوه گر میگردد و باین صورت که
 هرگاه محبوب از تنگنا بدو وسعت ظهور میفرماید هوش و هو اس از جان فاشان
 مواصلت می رباید در ان مقام طاقت گفتار که اشود و قوت اظهار کجا ماند
 للمولف هر که ز وصل تو خورد جام بعد اشیتاق: هوش بگرد
 الوداع عقل گفنت الفراق: یا میگوید که بسر امور تو در وصال نجاش
 ماندن است و عسر احوال تو در بیان حال زبان کشادن الحق که یار را در بر
 کشیدن کار اکل مرغان فضیلتان است و اسرار را افشا نمودن شعار
 بواهدوسان کم استعدادان للمولف بار افشای رازیا کردن کی کسند
 این امانت را بهر خاین سپردن کی سزد: بد اند که بعد از طی این مقام چون
 عنایت الهی شاطی حال بنده ماشی می گردد بواسطه توجه مرشد کامل فوق این
 مقام حقیقت صلوة منکشف می گردد و خطی از ان مقام فرا گیرد و وصل نهم
 در بیان دایره حقیقت صلوة حقیقت صلوة عبارت از مرتبه مقدسه حضرت
 ذات است جل جلاله که صلوة ازان ماشی است این
 دایره مراقبه کمال است بیچینی حضرت ذات منبند
 مورد نفیض هیت و عدانی سالک است و غشائین



صالح

کمال وسعت بیچینی حضرت ذات تعالی و تقدس است ترقی درین مقام
 وابسته بافضال و اگر ام است هر که را می خواهند میندازند حقیقت معالجه
 یا محمد ان ربك یصلی درین جا واضح میشود و ماهیت جز الصلوة معراج
 المؤمنین درین مقام منکشف میگردد و نسبت این مقام کمال لطافت و وسعت
 است خصوصاً در عین ادا سے صلوة مکتوبه آنچه صاحب این مقام را میسر شود
 گفتن راست نمی آید ارحمی یا بلال بران دعوی حصول مطلوب است و
 قره عینی فی الصلوة شاید مشاهد محبوب للمولف نماز رفع نماید حجاب
 چهره یار: نماز برقع کشاید ازان مه خشار: نماز است که جزوی نه راجحاً
 دلراست: پی وصال چون کبیر مرغ بسمل راست: درین مقام محبوب را
 بالمواجه دیدنست بی آنکه پرده و حجاب در میان حاصل باشد و بر قعه نقاب
 فاصل بود همین سبب است که در اینجا کمال وسعت بیچینی جلوه گر می گردد و
 تمام لطافت بیچوگنی مد نظر می باشد خصوصاً سالک را در ادا ای صلوة این حالت دست
 میدهد مقصود و معبود خود را دیده ادا ای صلوة می نماید گاهی پیش او کمال خوشنودی
 و شادمانی قیام میکند و گاهی از کمال نیاز مندی بجناب او رکوع می نماید و گاهی از
 خشوع و خضوع سر نیاز بهستانه علیا می نهد و گاهی در حضورش بقاعده بندگان می نشیند
 قابل چون نباشد در صلوة از روی مقصودم: کمال وسعت بیچینی ذات
 است معبودم: بعد از طی این مقام اگر کسی را عنایت الهی و سنگیری میفرماید و

توجه مرشد کامل بحال او میگردد و بمقام عالی ازین مقام که کسی بمعبودیت صرفه است
 میرساند **س** من نه از اختیار خود میروم از تقاضای او و او دو کند عنبرین
 میروم کسان: ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل
 العظیم **وصل** رماز دهم در بیان معبودیت صرفه و آن مقامیت فوق
 مقام حقیقت صلوات دین جا
 مراقبه بجاظ معبودیت حضرت
 ذات می نمایند مشار
 فیض ذاتیت که معبودیت
 فیض سلطنت وحدانی سالک
 دایره معبودیت صرفه
 در اینجا اطلاق وسعت
 نمی گنجد سیر این مقام لانهایت
 است پایانی ندارد و فوق این مرتبه هیچ مرتبه نیست الا لاهقین در اینجا سیر
 قدمی مفقود است مگر سیر نظری باقی است خوش گفت اندک گفت **س** دل از
 خود رفت و برگشتن ندانند طبع ناسازش: بزرگ بلوی گل از بال بیرون است
 پروازش: پرواز نمودن در آن مقام از بال و پر بیرون است و از دست
 قدم افزون لکن الحمد لله که نظر را گنجایشی داده اند و عاشق بیچاره تشنه وصال
 از آب زلال نظاره بازی محروم نفرموده اند در اینجا نکته ایست شکر ف بدانند
 که سیر قدمی و سیر نظری که در آن حضرت جل سلطانه اطلاق می کنند نه باین معنی
 است که سالک با قدم سیر نمینماید و باین نظر چشم نظاره میفرماید که اتم دین
 مقام ننگ نظر در آن بارگاه کوتاه است بلکه باین معنی است که اگر بطور فزونی

وصل یازدهم

آن مراتب و جوی و بچونی باین مقامات جلوه گر گردد و سیرش از قدم متواند
 تا نظاره اش از چشم متوان فرمود بدانند که تا باین مقام سیر و سلوک یک جانب
 تمام می شود و راهی که بحقایق الهیه میرود و بانجام او میرسد و بعد این مقام
 معبودیت صرفه که مقام لاقین است ذاتیت صرفه و بخت از اطلاق
 معبودیت هم در ادوار است نهایتی ندارد و پایانی نه پذیرد و آخر نظر هم کوتا
 میکند و سیرش بانجام نمیرسد خوش گفت اندک گفت **س** و اما ننگ
 ننگ و گل حسن تو بسیار: گل چین بهار تو ز و اما ننگ دارد و: دهم باین معنی
 شرعی است **س** و ان قمیصا حیط من تسبیح تسعه: و تسعین
 حرقا عن معالیه قاصرو: و نیز دوسره هندی باین مضمون موزون است
س معری کا پریت بهیو چو نیتی بهیو چی آئے: او ن که اپنا بهر لیو پریت
 لیونجا: و راه دیگر که بحقایق انبیا میرود و بعد از اتمام نمودن این راه
 حقایق الهیه سیر و سلوک از آن راه می نمایند چنانچه حضرت ایشان مقلوبی روحی
 فذاه این بنده لاشی راقم مسطور را نیز بعد از حقایق الهیه تو جهات بحقایق
 انبیا فرموده بودند و سلوک آن راه برین هیچ که بعد از قطع دایره کمالات
 اول العزم دایره خلعت پیش می آید **وصل** دوازدهم در بیان
 دایره خلعت بدانند که خلعت عبارت از حقیقت ابراهیمی است علی نبینا و علیه
 الصلوة والسلام و آن انس و موالت حضرت ذات است تعالی و

وصل دوازدهم

تقدس تجردی مراحت اغیار بلکه بدون لحاظ شان و اعتبار جزو که حقیقت حضرت
 ابراهیم علی بنیا و علیه الصلوٰۃ و التسلیم ناشی اذان مقام است - ابتدا ایشان را
 خلیل الله نامیده اند **دائرة حقیقت ابراهیمی** و در بقلم مراقبه از او نوشتند و در
 حقیقت ابراهیمی است بنامند منشای فیض که عبارت از خلقت است **ذاتیت** که انس بخود دارد و مورد
 فیض نیست و حدانی ساکن است در اسرار این مقام
 چه بیان نموده شود که نسبت اینجا بکمال علو و وسعت است و لطیف الطف و
 نازکتر نسبت کمالات غایب که کمال جهالت و سکارت دارد و نسبت او این نسبت
 البته ذوقی و کیفیتی پیدا می کند لیکن نه آن ذوقی که در قلب بود نه این کیفیتی که
 در لطایف عالم امر روی مینماید که آن از ظلال اسما و صفات ناشی بود و این از
 همه اسما و صفات بلکه از جمیع اعتبارات در اول الوار است آن از دائرة تشبیه بر آید
 و این از مرتبه تنزیه خارج شده شتاتن ما بنی نما درین مقام هر گز ابراهیم کمال
 فضل می نوازند با ذوق یارانه و کیفیات خلیله ممتاز میفرمایند در محبت و
 محبوسیت کیفیتی علامه است و در خلقت ذوقیت جدا اینجا یارانه ایست
 که در او عاشقی و معشوقی است **و** در میان ما و او یارانه ایست
 گرچه من شنیدیم او جانانه ایست : بر بطنها دارم من از وی او از من : چون
 خلیل الله وقت شد سخن : انبیا درین مقام تابع حضرت خلیل الله اند علیه السلام
 و التسلیمات علوی این مقام از اتباع صلیت ابراهیم حنیفا که امر حبیب جدا

صلی الله علیه و سلم در باب کثرت صلوات ابراهیمی در بیجا ترقیات می بخشند هر گز
 این دائرة که بصورت دائرة عظیم منکشف می شود محبت صرفه ذاتیه حقیقت
 موسوی است علی بنیا و علیه الصلوٰۃ و السلام و بعد از طی این مقام خلقت آن
 مقام محبت پیش می آید **و وصل سیزدهم** در بیان دائرة محبت صرفه جدا که
 محبت مقایست که حقیقت موسی علی بنیا و علیه الصلوات و التسلیمات ازان
 ناشی است و در اسم شریف حضرت موسی علی بنیا و علیه الصلوات که سیم در اول
 واقع است دال بر مقام محبت است در بیجا مراقبه ذاتیکه محب خود است
 و منشای حقیقت موسوی است **دائرة** بنامند منشای فیض ذاتیت
 که محب خود است **دائرة** و مورد فیض نیست حدانی
 ساکن درین مقام ساکن **حقیقت موسی** کثرت صلوات موسوی
 ترقیات می بخشند - اللهم صل علی سیدنا
 محمد و علی جمیع اخوانه من الانبیاء و المرسلین خصوصاً علی
 کلیمک موسی و باریک و سلمه در اسرار این مقام اب کشادین
 دشمنه از محبت بیان نمودن راز مخفی محبوب که با محب است افشا شدن
 است پس بر محب جانبا ز لازم است که راز محبوب بے نیاز با کسی گوید و
 بجز محبوب خود هم نفسی تجرد این مقام بالا مقام حضرت موسی کلیم الله است
 علی بنیا و علیه الصلوات و السلام و بر تعینت و در اثنای هر گز باین دولت

و وصل سیزدهم

سرفراز فرمایند همین مقام است که سالک تمام از رضای خود میگردد و
راضی برضای محبوب میگردد بلکه ازین مرتبه ترقی می کند که متلذذ به بلای او
می شود و چنانکه تکلیف بعباس او آنکه گفته اند
منع و اعطای است یکسان عاقلان
تشنه لب نشاند از آب بقا سیلاب را
مشعر بر نرسیدن این مقام است چرا که منع درین مقام لذتها وارد عطا و بلا
درینجا فضلها دار و بردلی که دران خوشنودی نفس محب هم ثابت است
بلکه همین مرفوب بخلاف این که صرف رضای محبوب است در مقام ولایت
کبری که نفس راضی و مرضی می شود ان رضای دیگر است و این رضا دیگر
در اینجا التذاذ بر بلا کجا و کیفیت بر منع که در اینجا لذت و کیفیت تحقیق شتوان
ما بینهما للولف در بلا ذوقی محب راضی شود و کیفیتها در
بلاهای می شود که محب راضی شود زانعام دوست و فرحتی چند آنکه در
ایلام اوست و بعد از گذشتن این مرتبه محبت صرفه مقام محبت و محبوبیت
مفروضه است که حقیقت محبت علیها و آله و اصحابه افضل الصلوات و اکمل
التحیات بعد و انفس المخلوقات و مرکز است آن دایره را اما بصورت
دایره عظیم شهودی گردد و وصل چهاردهم در بیان دایره محبت تشریح
با محبوبیت حقیقت محبت علیها و آله و سلم به آنکه محب و محبوبیت مترتبه
مقام حقیقت محبت علیها و آله و سلم افضلها و من التسلیمات اکملها و آتم

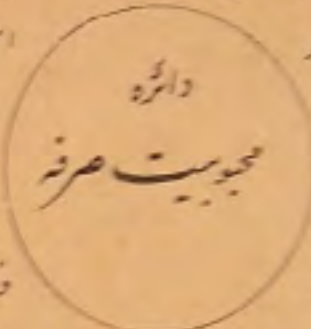
وصل چهاردهم

آنحضرت که محمد است علیه و علی ال الصلوات و التسلیمات دویم اندک محبت
است و دیگریم محبوبیت درینجا مراقبه ذاتیکه محب و محبوب خود است و نشان
حقیقت محبت علیها الصلوات و السلام می نمایند نشان
دایره
ذاتیست که محب و محبوب محبت مترتبه محبوبیت خود است و مورد فیض
هست و صدانی سالک این مقام از بس عالی است و فوق
جمع حقایق انبیاست علیهم الصلوات و البرکات و سببی حقیقت الحقایق است
در اینجا کثرت در و وجوب ترقیات می شود خصوصاً این درود شریف که حضرت ایشان
ما تقبی و روحی فداه تعین میفرماید اللهم صل علی سیدنا محمد و آل و
اصحابه افضل صلواتك عدد معلوما نك و ببارك و سلمه كذا کلین
مقام بالا صالته مقام آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و کمال اتباع آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم هرگز از امتیان آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم باین دولت
سرفراز فرمایند از اسرار این مقام چه اظهار نموده آید که درینجا هم محبت است و
هم محبوبیت هر که درین بارگاه سلسله دخل یا بد و آله و ششید آ روی زیبای گردد
اما محبوبیت نیز فریفته او می شود و در این مقام تنها ازین سوشسته است بلکه
از آنطرف هم فریفته محبت بهم از جا نشین است و محبوبیت نیز از طرفین

بمن بر او شیدا و او شیدا ای من	گر نه این احوال دارم و ای من
تا لبی است او بر من و من بر او ام	گر چه مجنونم چو لیلا سے می ام

زین طرف تنها شوق باغ فرات
زان طرف هم اشتیاق کبریاست

باید دانست که بعد از قطع این دایره محبت و محبوبیت متمیزه دایره محبوبیت صرفه پیش می آید که مرکز آن دایره در اصل و بنظر کشفی دایره عظیم می نماید
وصل پانزدهم در بیان دایره محبوبیت صرفه - بدانکه محبوبیت عدلت از حقیقت احمدیست علی صاحبها الصلوات والسلام و حقیقت این اسم مبارک



است صلی الله علیه وآله
اسمی است که محمد است
انفصلا و اتها و اکلمها
ذاتیکه محبوب است

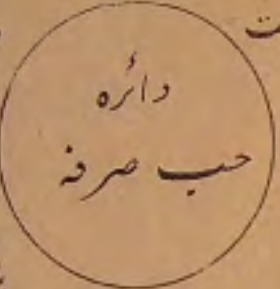
انحضرت است که احمد
و سلم فوق حقیقت
عید من الصلوات
در این دایره مراقبه

مشار حقیقت احمدیست می نماید مشار فیض ذاتیست که محبوب است
و مورد فیض هدایت و عدالتی سالک درین مقام نیز درود اللهم صل علی
سیدنا محمد و آل محمد و صل علی صلواتك عدد معلوما ذك
و بارك و سلم ترقیات می بخشد اسرار این مقام مجتبی نبی در آید و این
این سازه را بپوشانند و گمان است که با دید این مرتبه ایست که محض من انحضرت
تمام الوصل است عید و علی و آل و صحبه من الصلوات و انصفا و من التسلیات
انکسار نیست انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر هر کسی بر توی ازین مقام
افتد و در حقیقت حلت فصل الله یوتیه من یشاء و الله

وصل پانزدهم

ذو الفضل العظیم و بالاد این مرتبه بیج مرتبه نیست الاحب صرفه

وصل شانزدهم در بیان حب صرفه حب صرفه تعین اول است که سومی به
تعین جی است در نی مقام مراقبه ذاتی حب صرفه است می نمایند مشار فیض
ذاتیت که حب صرفه است



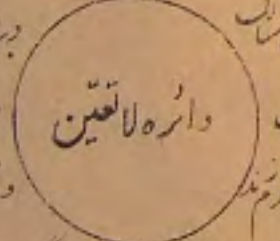
و مورد فیض هدایت و عدالتی
قدم می تمام می شود و کاربرد
دور نظاره میسر در سیدک
پالنگ شد و گشت ره طلی

سالک در پنجاسیر
بسیر نظری می افتد از
مشکل

دور است مکان یار هی بی شخص راست گفته و در صداقت رفته
ای اول تو در آئی اول حیران ز تو انبیا و مرسل به بالاد این

تعین اول بیج مرتبه نیست الامرتبه ذات صرفه و محبت که بهر از جمیع تعینات
است که سومی بهر تبه لا تعین است - وصل مفهدهم در بیان لا تعین - بدانکه لا تعین

عبارت از مرتبه ذات محبت است که از همه تعینات و راست و درینجا مراقبه ذاتیکه از
تعینات و عدالت می نمایند مشار فیض ذات بحت است که و راست از همه تعینات



مورد فیض هدایت و عدالتی سالک
درینجا معالده سالک با ذات صرفه
میر است از فهم انعام منزه
و نظرا چه زهره که نظاره این

می افتد که از درک دراک
را چه یار که درین بارگاه قدم بند
درگاه کند مگر کسی را که لطائف عشره او مصفا و مزکی می نمایند و معالده اش هدایت

وصل شانزدهم

وصل هفدهم

میرسانند و از جمیع اعتبارات و تقنیات میرمانند آنرا درین مقام کمال فضل سیر
 نظری غایت میفرماید **فایده** حضرت ایشان با قلبی در وحی فداه میفرمودند
 که از ذکر لا اله الا الله و محمد با رسول الله گویم عجز و جذب حاصل می شود
 و اگر بعد چند بار محمد رسول الله گوید عروج و نزول در می یابد و اگر تمام کلمه بخواند
 تسبیح میشود در کثرت ذکر اسم ذات جذبی آید و از کثرت تهلیل فنار دست و پد
 و خاطر و آرزو کم گردد و از کثرت درود خواها که نیک بیند و از کثرت تلاوت
 قرآن بمیدانوار بسیار میشود و از کثرت نماز تضرع دست میدهد انشاء الله
 تعالی سبحانه **خاتمه کتاب** در بیان طریق
 نمودن بدست شدن با القاع ذکر و حضور و جمعیت و انوار نسبت و حصول
 صحت و عافیت که خاصه این خاندان عالی شان است باید دانست طریق
 توجه بر دل طالب است که دل خود را مقابل دل او داشته بهمت القای
 ذکر که از پیران رسیده است نمایند هر گاه دل طالب بجزکت ذکر الله الله
 ذکر شود توجه بطیفه روح او نمایند باز بطیفه سر باز بطیفه خفی بعد از آن
 بطیفه اخفی باز بطیفه نفس پس از آن بطیفه قالب القای ذکر بهیئت مذکور نمایند بعد از آن
 محسوس شدن حرکت ذکر در لطائف همه عالم امر و لطیفه نفس و تمام اعضا بدن القا اول
 جمعیت و حضور نمایند هر یک لطیفه را درجه بدرجه منجذب بقوت فرماید معمول است که
 مدونه توجه القای ذکر هر یک لطیفه می نمایند در سبب یکدیگر و چون الله سبحانه همه لطائف ذکر

و بهین طریق القاع انوار سر مقام الا ماشاء الله تعالی می نمایند و بوقت توجه
 نمودن متوجه به پیران کبار باشند و بواسطه آنها از جناب آبی فتح الباب لایحیانه
 گاهی صورت خود را صورت مرشد تصویرده توجه می نمایند و گاهی خود را
 عدم ساخته بجای آن خواجه نقشبند یا حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهما داشته
 القاع نسبت میفرماید - توجه برای کشف - آنست که انوار قلب بر
 چشم سالک القای نمایند - و طریق توجیه بر اسه ازاله مرض -
 آنست که فاتحه با روح طیبه حضرت پیران کبار نقشبندیه قدس الله تعالی امر از خود
 بکشد و بهمت بار اسم مبارک یا شافی خوانده متوجه بطرف انوار فیض این اسم مبارک گردد
 و قتیکه اسم مذکور فایز شود توجه باز ازاله مرض نمایند برین پنج که بهمت خود مرض را گرفته از
 بدن مریض جدا نموده پس شیت او بیا نازد و بعضی چادر سفید برابر مریض فرش نموده بر او می اندازند
 و بعضی بر گاو میش برابر مریض ایستاده کرده بر آنها اندازند و بعضی بر پشت آب می اندازند و کلام
 در میان مریض و خود می دارند تا که مرض از مریض دفع شده باین حالت مکنند و بعضی مرض
 را بر خود هم میگیرند اولاً و ازاله از خود می نمایند تا نیا و طور اول که ازاله مرض نموده پس شیت مریض
 می اندازند اکثر عمل حضرت ایشان با قلبی و وحی فداه همین است چنانچه در مریدان مستخدمان حضرت
 ایشان همین شایع و رایج است این عمل تا دو چهار گهر می برابر مریض نشسته می نمایند انشاء الله
 تعالی مرض با کلیت رفع میشود یا فرضی می گردد و نیز حضرت ایشان با قدس سره میفرمایند که
 مقابل مریض نشسته کلمه لا اله الا الله بخوانند این معنی که ازاله نفی مرض نموده از ابا الله انبیا

ساخته هزار مرتبه یا زیاد از آن آنچه میسر شود بخواند بر ازا از مرض بسیار نافع است و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و سلم تسلیما کثیرا کثیرا غفر لیتمی بمراتب الوصول است این بنده را حضرت ایشان بطرف لوه خست فرمودند از بنده سرودن عرضی متضمن حالات معده ساله ارسال حضرت مودم در جوابش عنایت نامه بشارت شناسکه از دستخط حاضر و افاض فرمودند از تبرکات مطبق خاتمه رساله بامید آنکه حق سبحان و تعالی بکرت این عبارت مقبوله را بکلام قبول خویش فرمایند و قبول رساله خاتمه بالخیر گرداند آمین **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** بخدمت شریف صاحبزاده عالی مرتبت و اول شان حضرت شاه رؤف احمد **صَلِّیْ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ** تعالی بعد از سلام علیکم و حمد الله و برکات که گذارش میباشد دو قطعه عنایت نامه مع رساله شریفه صا دو مع دو قد رسید سر تا بخش جزاکم الله خیر الجزا و از دستخط خلی سر و حاصل شده حق تعالی و تبارک باوه تبرکت اشاعت طریقه شریفه احمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة عنایت فرماید و بر اسقامت مردان باشد و از هر کس بجا نهد و در جمعها دیوانه و ما از آن صاحبزاده و الامتاق بسیار خوش قسم خدایتعالی در هر دو جهان خوش دارد و در دستهای گریه نیز رحمة الله علیهم از شما خوش باشند هر گاه در دلها توجه و حضور و جمعیت و وسعت الوارید شود بهتر آنست که آن توجه مضمحل گردد و توجه بفقو به کنند خدا کند که تصفیة قلب و تزکیة نفس بطلبان خدا حاصل شود و فقیر را از عاقر آموش کند و آنچه از فتوحات عنایت شود و حمد فقر امین باشد و فقر که جلیس را اندام همراه شما باشد و مذکور تفسیر و حدیث و مکتوبات شریفه و عوارف و المہارف و نفعات و فقر در حلقه مبرک شده باشد و وقتی از اوقات سجدات محبت

و نیاز مندی و تضرعات و گریه و زاری بنیاب حضرت باری کرده باشد در حق تعالی که خالی از غیر و شما باشد این فقیر حقیر لاشی را بدعا یا و دارند و از مطالعه رساله شریفه بسیار خوش شدیم حق تعالی آنچه ان کند که مضامین رساله شریفه کمالا و تکمیل علی حسن الوجوه در شما و یاران شما ظهور کند و طالبان خدا را بهر و یاب کند و حق تعالی آنچه آید و اجداد گرام شما را عطا کرده شما را عنایت کند و السلام علیکم و علیٰ اهل بیوتکم

تکمیل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خلاصه احوال شریف حضرت

شاه رؤف احمد رحمة الله علیه مصنف رساله

در تفسیر روفی خود آنحضرت تحریری فرمایند رؤف احمد بن شجاع احمد بن محمد شرف بن رضی الدین بن زین العابدین بن محمد یحیی بن محمد و الفی ثانی در خرنیة الاصفیامی آرد - شاه رؤف رحمة الله علیه برادر خاله شاه ابوسعید قدس سره است اول با تفاق حضرت شاه ابوسعید مرید شاه در گاهنی شد و قبیکه حضرت شاه ابوسعید رجوع بحضور غلام علی شاه از روی نیز با تباع وی حاضر خدمت حضرت شاه غلام علی شد و بمال رسید و وی کتابی از ملفوظات حضرت شاه غلام علی جمع کرده -

بدار المعارف موسوم ساخته - و در باب مکتوبات و مقامات آنجناب
کتابی دیگر تحریر فرموده است - و کتابهای دیگر نیز در فقه - و حدیث
و تفسیر بسیار تصنیف فرموده است و دیوان رؤف نیز که پر از اشعار
فارسی است از وی است - و در اشعار خود تخلص رافت یا فرموده
و نسبت شاه رؤف بحضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی بواسطه شیخ محمد عجبی
فرزند نزد آنجناب میرسد شاه رؤف بعد حصول خرقه خلافت از شاه
غلام علی بیانبان ببلده بوبال مامور شده و در آنجا رسیده قبول عظیم یافت
و صد هکس در حلقه ارادت وی درآمد آخر بعد وفات حضرت شاه
ابوسعید تا دو سال در هندوستان مانده قصد زیارت حریم الشرفین
نمود - و در عین در بای محیط بر صحت حق پیوست و وفات آن جامع
الکمال در سال کبیر در و دود و پنجاه و سه هجری است از رؤف
شاه رافت پادشاه دو جهان یافت از دنیا چو در جنت قرار
شد عیان رافت حسب متقی سال وصل آتش و الامتبار
نیز رافت عاشق نامی بخوان
باز جو سالش ز رافت اشهرار
تست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
بیان طریقه نقشبندیّه مجددیه از حضرت غلام علی شاه صاقد سینه
الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة والسلام علی رسولہ محمد وآله و اصحابہ
اجمعین اما بعد این رساله ایست عجیبه و غریبه که مشتمل بر معارف بلند و
علوم ارحم که امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی بتعلیم و الهام الهی سبحان
به بیان این علوم منفرد اند هر وی نیست از هیچ کس از عرفان و آن علوم
در مکاتیب شریفه ایشان مندرج است متعنا الله سبحانه بها - آنجناب
نیفتاب در نسبت میرسند با میر المومنین خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
حضرت عمر فاروق و ابای که امام ایشان علماء اهل کمال بودند جد ایشان
امام رفیع الدین امام نماز حضرت مخدوم جهانیان بودند ایشان علوم دینی
و علوم منطقی و حکمت تحصیل کرده از کار طریقه چشتیه و قادریه و
سهروردیه از والد ماجد خود تلقین یافته اشتغال به آن داشتند و طریقه
کبرویه از حضرت خواجه یعقوب پیر خلی که از اکل اولیای بود گرفته اند
پس خدمت شیخ المشایخ حضرت خواجه محمد باقی نقشبندی احراری رسیده
بجمن تربیت آنجناب بمقامات عالیه و درجات سامیه در قرب حضرت حق
رسیدند و بمن ترتیب و فیض صحبت حضرت خواجه از جناب افاض ملین بطریقه میداد

امتیاز یافته از ائمه هدی و عرفان شده اند روح و تقوی و عمل بعزیمت
 و کمال اتباع حسن مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و کثرت عبادات طریقه
 آنجناب بود از نیم شب نماز تہجد و التزام تلاوت پانزده سپاره مقرر
 داشتند در دو گانه نماز تا صبح میگزرایندند وجود مسعود ایشان آیتی از
 آیات الهیه است این علوم و معارف جدیده از مواهب و باب مطلق
 عم نواله که برایشان فایض شده و تصرفات و کرامات و خوارق عادت
 ایشان در مقامات شریفه مذکور است می فرمایند انسان مرکب از دو
 لطیفه است پنج از عالم امر و پنج از عالم خلق و هفت ولایت که آنجا سیر
 تجلیات صفات و اسماست و چار کمالات و سه حقایق الهیه و سه حقایق
 انبسیا و ورای آن ارشاد نموده درین سیر حالات و کیفیات و علوم
 و معارف و اسرار جدا جدا حاصل می شود علوم و اسرار بعضی را دست
 میدهند و از مقامات و درجات قرب تعبیر بدائرة کرده اند دائرة
 رحمت است و قرب همچون بے جهت و الا جائیکه خداست دائرة کجا
 است آیه شریفه صانع المدرجات و حدیث صحیح لایزال العبد بقرب
 الی درجه بدرجه قرب میرسد بحضرت ذات تعالمت و تقدست مشعر از
 مقامات قرب وی است سجانه در دائرة امکان سیر آفاقی که آن درجه
 انوار و الوان در بیرون باطن هست مشهود که در الوار و کیفیات که

که در درون باطن می شود آن را سیر انفسی فرموده اند و اندراج نهایت
 در بدایت در این دایره دست میدهند در ولایت صغری که ولایت
 اولیا سیر لطیفه قلبیه که ناشی است از تجلیات افعالیه و استغراق و تجردی
 و کثرت درود و حالات و جذبات و اگر حق سجانه خواهد توحید وجودی است
 دهد و غیره کیفیات نقد وقت گردد و سیر لطیفه روح که ناشی است از تجلیات
 صفات ثبوتیه و سلب نسبت صفات از اثبات آن بحضرت حق سجانه و
 سیر لطیفه سر که ناشی است از شیونات ذاتیه و استغراق ذات در ذات
 حق سجانه و سیر لطیفه خفی که ناشی است از صفات سلبیه حضرت حق سجانه و
 تجرد حضرت ذات از جمیع مظاهر و سیر لطیفه اخفی که ناشی است از شان
 جامع و تخلق با خلاق حضرت حق سجانه مرحمت گردد باین سیر لطائف خمس و
 تعقیبات آنها دایره ولایت صغری تمام گردد و چون توجه شش جهت
 نماید و انتظاری نماید شروع سیر در ولایت کبری می شود این ولایت عبارت
 از سیر در اصول تجلیات خمس است و این دایره نالته است که متضمن است
 دایره و یک قوس است در دایره اولی مراقبه اقریبیت حضرت ذات
 است موافق این آیه شریفه که سخن اقرب الیه من جبل الوردید
 و لکن تمیل بر زمان که اینجا موجب ترقی می شود تجمال نیز مورد فیض در اینجا
 لطایف خمس اند بشرکت لطیفه نفس نصف سافل دایره اولی مشتمل بر تجلیات

اسما و صفات زایده است و نصف عالی آن سخن اعتبارات و شیون آئینه
 دایره ثانیه اصل دایره اولی است و دایره ثالثه اصل دایره ثانیه
 و قوس که نصف دایره است اصل دایره ثالثه است درین مراقبه
 محبت یجبهه و یجبهه می نمایند مورد فیض درینجا لطیفه نفس است هرگاه
 دایره اولی تمام گردد مراقبه و ذکر در دایره ثانیه باز در دایره ثالثه باز
 در قوس معمول است درین ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم السلام
 و توحید شهودی و قضای آنها - و زوال عین - و اثر و استهلاک و اضمحلال
 و نسبت باطن و اسلام حقیقی و شرح صدر - و تسلیم در رضا که چون و چرا بر
 مجاری قضا نماید و وجود ممکن را بر توجده حضرت حق یافتن و توابع وجود را
 بر توجده وجود توابع وجود او سبحانه دیدن و قضای صفات ردیه و تخلی باطن
 نیک دست میدهد و به حصول اینجه تجلیات ظلال اسما و صفات تجلیات اسمائی
 و صفات و اصول آن سیر اسم الظاهر تمام میشود من بعد سیر تجلیات مسمی
 الباطن و حالات آن پیش می آید و این دایره رابعه از مقامات است و
 این سیر را ولایت علیا مقرر کرده اند درینجا نماز نافله با طول قنوت و مراقبه
 مسمی الباطن موجب ترقی می شود بعد از آن سیر تجلی ذاتی دائمی می شود و این
 تجلی ذاتی دائمی را تعمیر بکمال نبوت کرده اند و این دایره خامسه است
 و تجلیات ذاتیه درجات وارد اول کمالات نبوت است درینجا مراقبه در

از اعتبارات می نمایند و لطیفه عنقر غاک درینجا مورد فیض است قنوت
 قرآن مجید درینجا ترقی می بخشد و کمالات در حالات باطن و سیرگی و کیفیت ترقی
 می شود درینجا یقین قوی در عقاید مقیم پیدا می شود و استدلالی برین میگردد -
 و کیفیت و اسرار حروف مقطعه قرآنی اگر خدا خواهد حاصل می شود در درجه دوم
 تجلی ذاتی دایره کمالات رسالت است و درجه سوم دایره کمالات اولوالعزم
 درین هر دو دایره مورد فیض بهیئت وحدانی است که سالک بعد تصفیه و حصول
 قنات لطائف خمس عالم امر و تهذیب لطایف خمس عالم امر و تهذیب لطایف
 عالم خلق دست داده دایره سادسه کمالات رسالت دایره سابعه کمالات
 اولوالعزم است مراقبه و توجه بحضرت ذات بحت که منشاء کمالات نبوت است
 و در کمالات رسالت توجه بحضرت ذات باین حیثیت که منشاء کمالات رسالت
 است در کمالات اولوالعزم توجه بحضرت ذات بحت باین حیثیت که منشاء کمالات
 اولوالعزم است می نمایند و حقایق سابعه هفت دایره است درینجا سیر مورد
 فیض بهیئت وحدانی است و در این دو مراقبه قنوت قرآن مجید خصوصاً در
 نماز ترقی می بخشد بعضی اکابر بعد حصول کمالات ثلثه سیر حقایق انبیا
 علیهم السلام مقرر نموده اند دایره هفت حقیقت ابراهیمی است علیه السلام
 درینجا مراقبه حضرت ذات بلحاظ آنکه حقیقت ابراهیمی انس حضرت ذات وجودنا
 است می نمایند و صلوة ابراهیمی درینجا می خوانند باز دایره محبت ذاتیه خود است

در اینجا مراقبه حضرت ذات که نشأ حقیقت مرسویت میکنند و درود اللهم
 صل علی سیدنا محمد و علی اخوانه من الانبیاء خصوصاً علی
 موسیٰ کلیمک و سلمه - دردمی کنند باز دایره محبت ذاتیه ممتزج
 با محبوبیت ذاتیه حقیقت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم - در اینجا مراقبه
 حضرت ذات اوسبجانه بلحاظ آنکه نشأ حقیقت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم
 می نمایند و باز دایره حقیقت احمدی محبوبیت صرفه ذاتیه است در اینجا مراقبه حضرت
 ذات اوسبجانه بلحاظ آنکه نشأ حقیقت احمد است صلی الله علیه و آله و سلم باید نمود
 در دایره حب صرفه ذاتیه مراقبه حضرت ذات بلحاظ آنکه نشأ حجت ذاتیه است
 می نمایند و کثرت صلوة - اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَی آلِهِ وَ
 أَصْحَابِهِ أَفْضَلُ صَلَواتِكَ وَعَدَدَ مَعْلُوماتِكَ وَ بَادِكَ وَسَلِّمْ
 کذلک - درین مقامات ترقی می بخشد بعد ازین مرتبه دایره لائقین اطلاق
 حضرت ذات است باز بعد حصول حقایق الهیه دایره حقیقت کعبه حسنی است
 است و آن عبارت از ظهور عظمت و کبریای حضرت ذات است در اینجا
 مراقبه حضرت باعتبار سجدت آن ممکنات را میکنند باز دایره حقیقت
 قرآن و آن عبارت از مبدا و وسعت حضرت ذات است در اینجا مراقبه
 دست حضرت ذات که نشأ حقیقت قرآن است میکنند باز دایره حقیقت
 صلوة و آن عبارت از کمال وسعت حضرت ذات است در اینجا مراقبه

بهین لحاظ باید من بعد دایره معبودیت صرفه و اینجا سیر نظری می تواند شد نه
 سیر قدمی که آن در مقامات عابدیت می شود - انیس است اسامی مقامات
 و مراقبات طریقه احمدیه علیه الرحمه که تفصیل آن در کتب بات شریفه مندرج
 است هر که مراقبه در هر مقام نماید خطی از آن خواهد یافت و توجه مرشد
 ترقیات خواهد نمود و میست بی عنایات حق و خاصان حق به گریه باشد سیه
 هستش ورق به رحیم الله سبحانه - بدانکه در ولایت ثلثه ظهور کیفیات
 می شود و از بخودی و استغراق و توحید و جودی و استهلاک و انفصال و
 توحید شهودی و فنار آفاک - و در کمالات ثلثه - و حقایق سببه - و لطایف
 بساطت و وسعت و بیزنگی ها در نسبت باطن و قوت در ایمانیات و عقاید
 بهم میرسد و کسب کثرت مراقبات در این مقامات عالییه می نماید در بساطت
 و بیزنگی در مقام فرق می تواند کرد و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
 بدانکه همه کس را از نظریه باین مقامات رسیده اند هر جا که خدا خواست
 به آن درجه قرب امتیاز یافت پس در احوال اصحاب این طریقه اختلاف
 بسیار است به مجرد اخذ نظریه کسی مجددی نمی شود و علوم و معارف و حالات آن
 میباید بدانکه هر دایره ازین مقامات قریب بنهایت است تمام شدن دایره اعتبار است
 که آنچه خط و حقه سالک در سیرت مقدر بود بصورت تمام شدن ظاهر شده و الا
 تمام شدن دایره مقامات قریب به بنایت است معنی نذر و کم کسی باشد که سیر خود

عیان بنید و الایمه کس بوجدان خود تعمیرات در احوال خود می بیند و این جبران را
 نظر کشف چهل گفته اند بداند حضرت مجدد رضی الله عنه تهذیب تسلیک لطائف عالم
 امر جدا میفرمود و بعد حصول فنا و بقا و احوال و اسرار سیر لطیفه به ترتیب به تهذیب
 لطائف عالم خلق میبرد و اخذ اما فرزندان گرامی آن حضرت باینزگان دیگر سیر لطیفه بوج
 و سیر خفی و اخفی موقوف داشته ترکیه لطیفه نفس اهرم دانسته که در ضمن سیر لطیفه قلب آن
 لطائف را تهذیبی حاصل می شود فقط

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم
 بیان محل سلوک و نسبت طریقه و منظره سیریه

کتوب حضرت شاه غلام علی صاحب علیه الرضوان - بعد حمد و صلوة معلوم نمایند
 مقامات اصطلاحا که در طریقه علیه امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقرر است
 در هر درجه از آن کیفیات حالات الوار و اسرار پیش می آیند و بدون ان اختیار طریقه محبت
 عمر حیا ضایع نماید - و مقامات عشره از توبه تارضا اگر لازم باطن نشود ازین طریقه چه فایده
 در سیر لطائف عالم امر کیفیات بسیاری شود - در سیر لطیفه قلبی که مراقبه احدیت صرفا با مراقبه
 محبت می نمایند یهودی و استعراق و قطع تعلقات آرزوها و غیره دست میدهد و در سیر
 لطیفه نفس مراقبه اقرابت محبت معمول است - و استهلاک اصطلاحا و فقای انا و غیره
 حاصل میشود - و در سیر لطائف عالم خلق سو اخصر خاک فیض بر عناصر ملته می آید -

و مشا سستی به تجلیات سسی الباطن و ملا را علی علیهم السلام و تهذیب لطیفه قابل سستی یا سستی
 و در کمالات ثلثه سیر گنجهها و لطافت نسبت باطن فرموده اند - و در حقایق سبعة سعادت اوزار
 و چه است آنچه نظری است و زیارت حضرات انبیا علیهم السلام و ادواق محبت ذاتیه
 ثابت است مع تایار که خواهد و سلیش که باشد به الی آخر ما قال -

بسم الله الرحمن الرحیم
 وصیت نامه از حضرت خواجه عبد الخالق عجد و ابرای

از حضرت خواجه عبد الخالق عجد وانی قدس سره وصیت نامه ایست که در احوال وقت فرزند
 مسعود خود خواجه اولیا کبیر نوشته اند بر بنی ازان در اینجا ایراد فرموده اند که وصیت سکیم ترا
 پس که من لعلم و ادب تقوی و در جمیع احوال و بر توبه و کفر متبع آثار سلف کنی و ملازم سنت جماعت باش
 و علم تقصیر و فقه و حدیث آموزی از صوفیان جاهل به بر سیریه و همیشه نماز جماعت گزارشی بلکه
 امام و مؤذن نباشی و هرگز طلبت کن که شهرت آفت است و بنصب نشو و ایم گننام باش و
 در قبله با نام خود نمودن بجز کتفا حاضر نشو و همان کس مباش و بوسایا موم در میا و با ملوک
 و ابناء ملوک صحبت کن و در خانقاه نشین و سماع بسیار کن که سماع بسیار نفاق پدید آرد
 در وقت و بسیاری سماع دل را میراند و بر سماع انکار کن که سماع را اصحاب سیر اند - کم گو
 و کم خور و کم خسب و در خلق بگریز چنانکه از شیر بگریزند و ملازم خلوت خود باش و با
 مردان و زنان و مبتدعان تو مکران و عیایان صحبت مکن - طلال خود و از نشسته
 تا توانی زن مخواه که طالب دنیا شودی و در طلب دنیا دین بیا و دینی بسیار خند و از خنده

تقدیر اجتناب کن که خنده بسیار دل را میبرد باید که در همه کس چشم شفقت بگری
 و هیچ مرد را حقیر نشمیری - ظاهر خود را میسازی که آرایش ظاهر از خرابی باطن است
 و با خلق مجادله کن و از کسی چیزی نخواه و کسی خدمت مفرما و مشایخ را بمال من و جان
 خدمت کن در افعال ایشان الحاح کن که منکر ایشان هرگز رسنگاری نیابد - بدینا و اول دنیا
 معرور مشو باید که دل تو همیشه اندوگین باشد و بدن تو بپایر و چشم تو گریان عمل تو خالص
 و دعا تو بفرج و جامه تو کهنه و رفیق تو درویش و مایه تو فتنه و خانه تو مسجد و رسول تو
 حق سبحانه و تعالی و کار دین امروز بر فردا مینداز که از وقت فرصت غنیمت است
 و مردم ما آخر شماری و در نماز و دیگر عبادات کمالی و سستی نیاری -

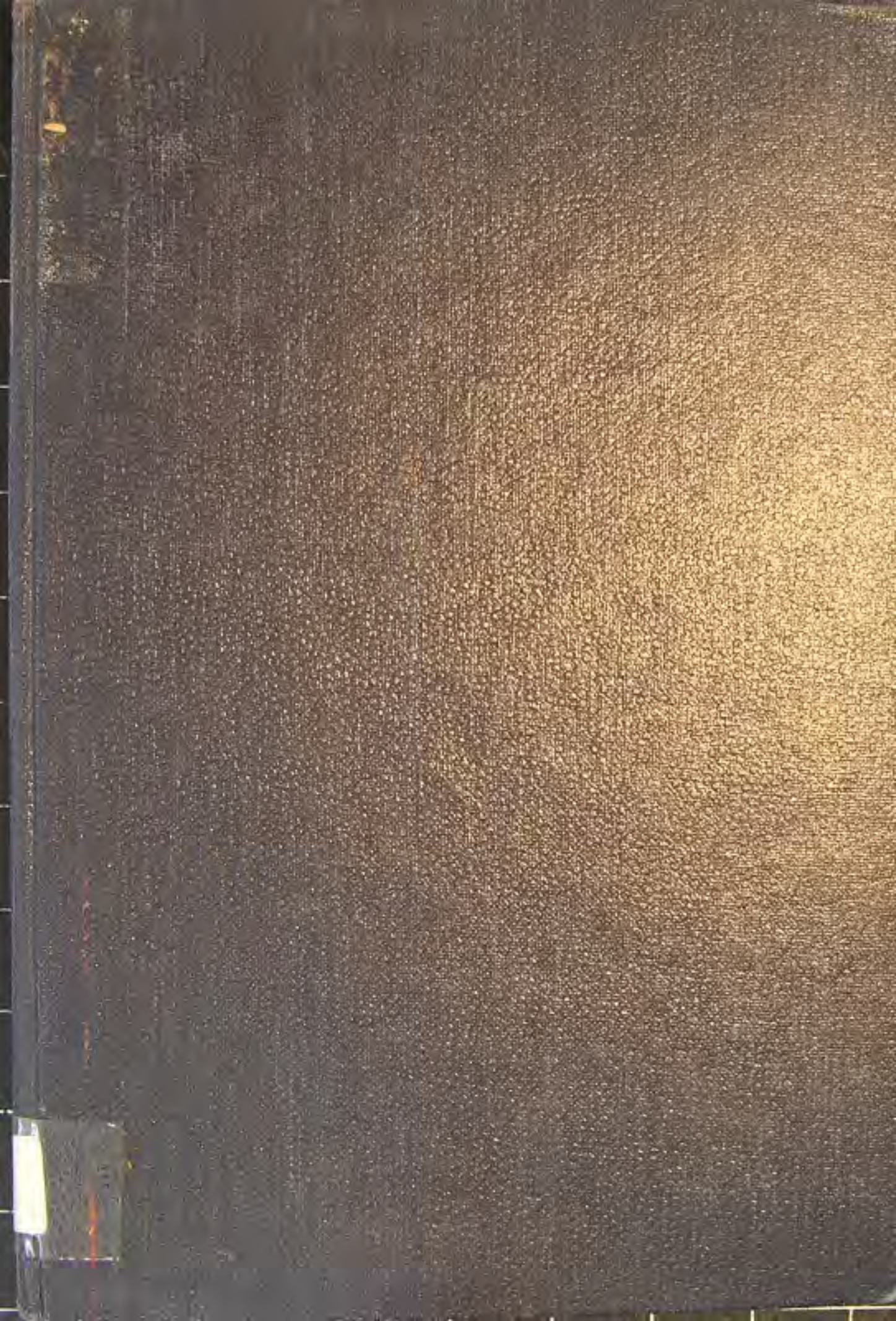
وصیت بزرگان دیگر که میفرمایند چهار هزار کتب اندیم ازین چهار سخن
 اختیار کردیم ای نفس عظیم کار کن که بجهالت همه کس کنند و بنا دست ز بس ماری کن که با
 و نندان کس کنند و بوقت عصه صلیبی کن که در آستی همه کس کنند و در اول بندگی حقیقا کن که
 ظاهر همه کس کنند - دیگر بزرگی فرموده است که چهار هزار شتر کتابت اندیم و از آنجا چهار سخن اختیار
 کردم ای آنکه ای نفس آنچه ترا حق تعالی منع کرده آزان باز اولاً از ملک او بد شو -
 دوم آنکه ای نفس اگر طاعت او کنی کن و الا روزی او محو استوم آنکه ای نفس قیمت خورشید
 را ضعی باش و الا خدا دیگر طلب کن تا ترا بیشتر دهد چهارم آنکه ای نفس اگر قصد گناه
 داری اول جاسی بهر سان که ترا حق تعالی نه بیند و الا ممکن نیست

تمام شد

قهقهه اجتناب کن که خنده بسیار دل را بمیراند و باید که در همه کس چشم شفقت بنگری
 و هیچ مرد را حقیر نشماری - ظاهر خود را میارای که آرایش ظاهر از خرابی باطن است
 و با خلق مجادله کن و از کسی چیزی نخواه و کسی خدمت مفرما و مشایخ را بمال تن و جان
 خدمت کن و بر افعال ایشان انکار کن که سنگداریشان هرگز رسنگاری نیابد - بدینا و اهل دنیا
 مغرور مشو باید که دل تو همیشه اندوگین باشد و بدن تو بیمار و چشم تو گریان عمل تو خالص
 و دعا تو بضرع و جامه تو کهنه و رفیق تو درویش و دامیه تو نفقه و خانه تو مسجد و موسی تو
 حق سبحانه و تعالی و کار دین امروز بر فردا مینداز که از وقت فرصت غنیمت است
 و هر دم ما آخر شماری و در نماز و دیگر عبادات کاملی دست نیاری -

وصیت بزرگان دیگر که میفرمایند چهار هزار کتبخ اندیم ازین چهار سخن
 اختیار کردیم ای نفس عجب کار کن که جهالت همه کس کنند و بنا دست زدن ماری کن که با
 دینمندان کس کنند و بوقت عصه حلی می کن که در آستی همه کس کنند و در دل بندگی حقیقا کن که
 ظاهر همه کس کنند - دیگر بزرگی فرموده است که چهار هزار شتر کتابت اندیم و از آنجا چهار سخن اختیار
 کردم ای آنکه ای نفس آنچه ترا حق تعالی منع کرده آزان باز آ و الا از ملک او بدر شو -
 و عوم آنکه ای نفس اگر طاعت او میکنی کن و الا روزی او محو سوم آنکه ای نفس بر قیمت خجسته
 راضی باش و الا احدی دیگر طلب کن تا ترا بیشتر دهد چهارم آنکه ای نفس اگر قصد گناه
 داری اول جائی بهم رسان که ترا حق تعالی نه بیند و الا کن فقط

تمام شد



بیاض

مطالعہ و سائنس و پروفیشنل اور عربی متن لکھنؤ

- 1970ء میں لکھنؤ میں قائم کیا گیا۔
- 1975ء میں لکھنؤ میں قائم کیا گیا۔
- 1980ء میں لکھنؤ میں قائم کیا گیا۔



www.Bayaz.ir
 Email: bayaz@bayaz.ir
 The first International
 Islamic University



کتابخانہ و مرکز کتب و بیاض لکھنؤ

بیاض

